

در جستجوی حقیقت

نوشته: م. ا. ج. فیلی
ترجمه: ط. میکایلیان

دنیا پیوسته در حال تحول است. قرن بیستم شاهد آنچنان پیشرفت‌های علمی عظیم بوده که در تاریخ بشر سابقه نداشته است. این تحول مخصوصاً در آسیا بیشتر از هر جای دیگر مشهود است. در اینجا می‌توانیم تاکسی‌های سریع را در کنار کاروان‌های شتر مشاهده کنیم و صدای وسایل برقی صدای ارابه‌هایی را که به وسیله حیوانات کشیده می‌شود تحت شعاع قرار می‌دهد. شهرهای بزرگ مشرق زمین به مراکز بین‌المللی جهان تبدیل گشته‌اند. در بازارها و مغازه‌ها گروه کثیری از مردم که دارای زبان‌ها و نژادها و مذاهب مختلف هستند با هم در تماسند. در همین جاها است که انسان می‌تواند با رسوم و عقاید مختلفی آشنا شود که در مرحله اول بسیار عجیب و شگفت‌انگیز به نظر می‌رسند. در اثر مکالمات دوستانه می‌توانیم با کمال حق شناسی با عقایدی آشنا شویم که پدرانمان از آن بی‌اطلاع بودند. در مشرق زمین مهمترین موضوعی که به قلب همه نزدیک می‌باشد عبارت است از حقیقت الهی و مکاشفه او. تمام مذاهب مهم جهان (دین اسلام، دین هندو، دین بودا، دین یهود و مسیحیت) در آسیا به وجود آمده‌اند. در این قرن هیچ شخص تحصیلکرده‌ای نباید درباره این مذاهب جهانی بی‌اطلاع بوده و یا اطلاعات غلط و ناقصی از آنها داشته باشد. فقط ترس و تعصب نمی‌گذارد که بتوانیم عقاید دیگران را به طور صحیح درک کنیم.

بسیاری از اشخاص متفکر که مایل نیستند کورکورانه از عقاید پدران خود پیروی کنند. در جستجوی حقیقت در مورد اعتقاد به خدا برآمده‌اند. در حالی که کمونیست‌ها دیگران را به باد تمسخر می‌گیرند و اکزیستانسیالیست‌ها از یاس و حرمان سخن می‌گویند، ما شما را دعوت می‌کنیم عقاید و ادعاهای شخصی را مورد مطالعه قرار دهید که فرمود «من راه و راستی و حیات هستم.» سوالاتی که در این کتاب مطرح می‌گردد اکثراً توسط دوستان غیرمسیحی که در جستجوی حقیقت هستند پرسیده می‌شود. برای اثبات حقایق از علوم و تاریخ و کتاب مقدس استفاده شده است. اشخاص شایسته وقتی به حقایق پی می‌برند، سعی می‌کنند زندگی خود را با آن حقایق مطابقت دهند. اگر شما در جستجوی حقیقت هستید، این کتاب کوچک می‌تواند برای شما مفید باشد. ما سعی کرده‌ایم که مطالب و اصطلاحات را به طور واضح بیان کنیم، زیرا اغلب سو تفاهات نتیجه روشن نبودن اصطلاحات است. اگر کتابی در مورد طب یا فلسفه یا معماری یا روانشناسی بخوانیم لازم است توضیحات نویسنده را در مورد اصطلاحات قبول کنیم در غیر این صورت از کتاب استفاده‌ای نخواهیم کرد. به همین طریق انتظار داریم که خواننده عزیز این اصل را قبول کند که اصطلاحات و کلمات را باید با همان مفهومی که در مسیحیت به کار می‌رود و درک کرد. «حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» (عیسای مسیح)

سلیمان حکیم، پیغمبر و پادشاه معروف، فرموده است: «ساختن کتاب‌های بسیار انتها ندارد.» در واقع دنیای جدید پر از مطالب پلید و تعالیم شریرانه و شیطانی است که افکار جوانان را مسموم می‌سازد و آنها را از جاده پرهیزکاری و نیکویی منحرف می‌نماید. بعضی دیگر از کتاب‌ها واقعا مفید هستند و گنجینه‌ای از حکمت و دانش گذشته و حال می‌باشند. بعضی از این کتاب‌ها داستان‌هایی از بهترین کوشش‌ها، کشف منطقه منجمد شمالی، صحرای سوزان و جنگل‌های مناطق حاره، مردان نجیبی که آرزومند رسیدن به مقامات بلند قهرمانی هستند و می‌خواهند با فروتنی به هموعان خود خدمت کنند، برای ما نقل می‌نمایند. در میان این همه کتاب، کتابی وجود دارد که در طی چندین قرن «پر فروش‌ترین کتاب دنیا» می‌باشد. از زمانی که اختراع چاپ، انتشار کتاب‌های فراوان را ممکن ساخت، این کتاب میلیون‌ها فروش داشته است. به علاوه این کتاب نه متعلق به مشرق زمین است و نه به مغرب زمین، زیرا به بیش از دوازده هزار زبان ترجمه شده تا پیغام آن به تمام مردم همه نقاط عالم برسد. این کتاب، کتاب مقدس است که میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان، از نژادها و رنگ‌ها و طبقات مختلف، از آن چون گنجینه‌ای استفاده می‌کنند. این کتاب مورد علاقه و احترام پادشاهان بزرگ و فلاسفه معروف قرار گرفته و هم چنین در نظر کارگران فروتن و کودکان گرانها بوده است.

با وجود مراتب فوق، باید اقرار کرد که عده زیادی از مردم برای کتاب مقدس ارزشی نمی‌گذارند. در واقع از زمان قدیم تا کنون مردم به سختی تلاش کرده‌اند که از هر راهی که ممکن است این کتاب را بی‌اعتبار سازند. هزاران جلد از این کتاب سوزانیده و یا به وسایل دیگر از بین برده شده و کتاب‌های بی‌شماری برای حمله به کتاب مقدس و پیغام آن برشته تحریر در آمده است بنابراین با وجود این مخالفت‌ها و دشمنی‌های سخت، این کتاب هنوز هم مقام خود را به عنوان «پر فروش‌ترین کتاب جهان» حفظ کرده و هر سال بیش از سه میلیون جلد از آن به فروش می‌رسد و دهها برابر آن از قسمت‌های مختلف آن از جمله انجیل‌ها و مزامیر فروخته می‌شود. این حقیقت، اولین پرسش را برای ما مطرح می‌سازد:

۱- کتاب مقدس چیست و از کجا آمده است؟

کتاب مقدس از ۶۶ کتاب تشکیل گردیده و شامل دو قسمت عهد عتیق و عهد جدید می‌باشد. عهد عتیق دارای ۳۹ کتاب است که به زبان عبرانی نوشته شده و به طور روشن و مرتب تاریخ پیغمبران و پادشاهان یهود را ذکر می‌کند و شامل مزامیر و نوشته‌های پیغمبران می‌باشد، چون عهد عتیق بسیار قدیمی است، به طور تحقیق نمی‌توان تعیین کرد که هر کدام از کتاب‌های آن در چه تاریخی نوشته شده، ولی می‌دانم که به صورت کنونی در زمان عزرای کاهن یعنی صدها سال پیش از مسیح وجود داشته است هم یهودیان و هم مسیحیان معتقدند که عهد عتیق مکاشفه معتبر الهی است. عهد جدید در قرن اول میلادی به زبان یونانی نوشته شد و حاوی شرح زندگانی و تعلیمات عیسی مسیح و رسولان او می‌باشد و مسیحیان آن را مانند عهد عتیق از الهام الهی می‌دانند. این حقیقت مهم ما را به پرسش دوم می‌رساند.

۲- چگونه می‌توانیم کتاب مقدس را «کلام خدا» بخوانیم

این سؤال به این علت پیش می‌آید که درباره مفهوم «کلام خدا سؤ تفاهم وجود دارد. دقیق‌ترین تعریفی که از کلام خدا شده فرمایش پطرس رسول است: «زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده از جانب خدا سخن گفتند» (اول پطرس ۱: ۲۱). خدا قادر مطلق است و احتیاجی به کمک انسان ندارد، ولی کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که بشر برای این منظور خلق گردید که در اراده جهان، نماینده خدا باشد و از ابتدای آفرینش تا زمان حاضر خدا برای انجام میل و اراده خود در جهان از بشر استفاده کرده است. هرچند خدا می‌توانست به وسایل غیر عادی کلام خود را به بشر برساند، ولی ترجیح داد که این عمل را توسط انسان انجام دهد. کتاب مقدس هرگز ادعا نمی‌کند که تمام کلماتش به وسیله خدا اظهار شده است. برعکس، بیشتر شامل کلمات انسانی است. مثلا در کتاب ایوب نبی مطالبی ذکر گردیده که مربوط به مباحثه طولانی ایوب با سه دوستش می‌باشد. وقتی در مرحله آخر خدا مداخله فرمود، اظهار داشت که دوستان ایوب حقیقت را نگفته‌اند.

به عبارت دیگر کلامی که از الهام الهی می‌باشد، اشتباهات این اشخاص و عدم توانایی آنها را در درک امور روحانی ذکر می‌کند. این موضوع به ما می‌فهماند که کتاب مقدس به این معنی کلام خداست که با الهام الهی گفتار و کردار واقعی مردم را به درستی نوشته و به ما نشان می‌دهد که کسانی که قوانین الهی را اطاعت کردند توانستند عمری در پاکی و برکت به سر برند در حالی که کسانی که اطاعت نکردند در اثر گناهان خود هلاک شدند، کتاب مقدس به عنوان کلام خدا، هم به وسیله مکاشفه اراده خدا و هم با ذکر مثال‌هایی از زندگی اشخاص، به ما تعلیم می‌دهد که انسان ذاتا در گمراهی و خطا و گناه به سر می‌برد و برای این که بتواند در زندگی مورد پسند خالق خود قرار گیرد، باید نور مکاشفه الهی بر او بتابد.

۳- اگر کلام خداست، چرا مردم از آن نفرت دارند؟

جواب بسیار ساده است. کتاب مقدس یگانه کتاب جهان است که به ما تعلیم می‌دهد که بشر گناهکار گمراهی است و نمی‌تواند با لیاقت خود و یا با انجام تشریفات مذهبی مورد پسند خدا واقع شود. این کتاب به طور واضح می‌گوید «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومان ۳: ۲۳). به همین دلیل کسانی که مایل نیستند به گناهکار بودن خود اقرار کنند، تنها عکس‌العملی که می‌تواند در مقابل این کتاب نشان دهند این است که از آن نفرت داشته باشند، زیرا این کتاب نظر خدا را در مورد وضع گناه آلودشان ظاهر می‌سازد و مجازات نهایی گناه را هم ذکر می‌کند. برعکس، کسانی که متوجه می‌شوند که برای آموزش گناهان احتیاج به نجات‌دهنده‌ای دارند که آمد تا آنها را از قدرت گناه آزاد سازد، در کتاب مقدس بهترین گنج‌ها را می‌یابند که پیام صلح و صفا و اطمینان را به گوش آنها می‌رساند.

۴- آیا کتاب مقدس کتابی قدیمی و غیر معتبر نیست؟

چنین پرسش‌هایی بسیار متداول است و بسیاری از مردم کتاب مقدس را به کناری گذارده‌اند، زیرا فکر می‌کنند که این کتاب قدیمی نمی‌تواند پیغام مثبتی برای قرن اتم و فضا داشته باشد. پاسخ صحیح چیست؟ دشمنان کتاب مقدس، این کتاب و کسانی را که سعی می‌کنند از تعلیمات آن پیروی نمایند، به شدیدترین نحوی مورد تمسخر و استهزا و تحقیر قرار داده‌اند، با این حال با وجودی که این عمل چندین قرن ادامه داشته، هنوز هم کتاب مقدس بدون تزلزل در جای خود پا برجا مانده و پایه محکمی برای ایمان مردان و زنان دنیای جدید می‌باشد. در واقع خود این دشمنی و مخالفت باعث شده که تحقیقات دامنه داری در مورد کتاب مقدس به عمل آید و در نتیجه ما امروزه خیلی بیشتر از زمان قدیم برای اثبات صحت و اعتبار کتاب مقدس دلایل قطعی در دست داریم. دشمنان کتاب مقدس قبلا ادعا می‌کردند که قسمت‌های تاریخی کتاب مقدس عبارت است از مجموعه افسانه‌های قوم یهود، ولی اکنون علم باستان شناسی با دلایل فراوانی ثابت کرده که تمام این وقایع با الهام خدایی به درستی ثبت گردیده است. علوم حقیقی هیچگاه با مطالب کتاب مقدس تضادی ندارند (باید دانست که «علوم قطعی» با «فرضیه‌های ثابت نشده علمی» فرق دارند). برای مطالعه بیشتر در این مورد به کتاب باستان‌شناسی کتاب مقدس تألیف دکتر جان الدر مراجعه فرمایید.

۵- آیا کتاب مقدس تحریف نشده است؟

اگر این عقیده معمولی واقعا ثابت میشد، موضوع خیلی بغرنج می‌گردید. قبلا باید معنی واقعی «تغییر» یا «تحریف» را بفهمیم. آیا مقصود این است که عمدا مطالب کتاب مقدس را کاملا تغییر داده و حذف کرده‌اند؟ آیا مقصود این است که ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس با دقت کامل انجام نشده است؟ در ابتدا به سؤال اول جواب خواهیم داد. ما به طور قطع و یقین اطمینان داریم که در مطالب کتاب مقدس به هیچ وجه تغییری داده نشده است. بیش از سه هزار سال پیش، خدا توسط موسی این کلمات شدید را فرمود: «بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی می‌فزایید و چیزی از آن کم ننمایید تا او امر یهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم نگاه دارید» (تثنیه ۴: ۲) چند قرن بعد از آن حضرت سلیمان چنین شهادت داد: «تمامی کلمات خدا مصفی است... به سخنان او چیزی می‌فزایید مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی» (امثال ۳۰: ۵ و ۶).

کتاب مقدس در آخرین قسمت خود چنین می‌گوید: «زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است منقطع خواهد کرد» (مکاشفه ۲۲: ۱۸ و ۱۹). با چنین اظهارهای شدیدی که کتاب مقدس ذکر می‌کند، کسانی که

آن را کلام خدا می‌دانند هرگز جرات نخواهند کرد که در آن تغییری بدهند و هیچ دلیلی وجود ندارد که این کار را انجام دهند. از طرف دیگر اگر شخص بی‌ایمانی با سؤنیت تصمیم می‌گرفت که مطالب کتاب مقدس را تحریف کند، چطور می‌توانست به هزاران نسخه‌ای که در کشورهای مختلف وجود داشت دسترسی پیدا کند؟ حتی اگر یک نسخه تحریف می‌شد، قضیه فوراً آشکار می‌گردید. هرکسی که با کتاب مقدس کمی آشنایی داشته باشد می‌داند که هر ترجمه جدیدی که انجام می‌شود فوراً مورد بررسی و نقد و انتقاد بسیار دقیق قرار می‌گیرد در حالی که در تمام تاریخ سابقه ندارد که در مورد کتاب دیگری چنین عملی انجام شده باشد.

با اینحال باید اقرار کرد که امکان دارد در زمان قدیم، که از کتاب‌ها با زحمت زیادی با دست نسخه برداری می‌شد، اشتباهات اتفاقی جزئی مانند غلط‌های املائی پیش آمده باشد، ولی هیچگاه این اشتباهات نسخه برداری در اصل مطالب کتاب مقدس تأثیری نداشته است. در واقع به تمام این اشتباهاتی که در موقع نسخه برداری پیش آمده توجه شده و تمام دانشمندان جهان قبول دارند که در موقع نسخه برداری چنین اشتباهاتی غیرقابل اجتناب است. اگر مسیحیان بیش از یکی دو نسخه قدیمی کتاب مقدس را در دست نداشتند، جواب این پرسش مشکل می‌شد، ولی چون هزاران نسخه قدیمی در دست است، با قاطعیت تمام می‌توان گفت که هیچ دلیلی در مورد تحریف کتاب مقدس وجود ندارد. نسخه‌هایی از عهد جدید که متعلق به یک هزار و پانصد سال قبل است با عهد جدید کنونی کاملاً مطابقت دارد. مسیحیان به قدری در مورد دقت و صحت کتاب مقدس اطمینان دارند که نه تنها نسخه‌های قدیمی را به دقت مورد بررسی قرار داده‌اند، بلکه شدیدترین انتقادات دشمنان کتاب مقدس را هم با گشاده‌رویی استقبال کرده‌اند، زیرا اطمینان دارند که کتابی که توسط خدا الهام شده خالی از اشتباه است. باید دانست که این روش در هیچ مذهب دیگری وجود ندارد، زیرا در مذاهب دیگر ایمانداران حق ندارند نسبت به کتاب آسمانی خود انتقادی نمایند و به بی‌ایمانان نیز چنین اجازه‌ای داده نمی‌شود. با توجه به مراتب فوق می‌توان گفت که صحت و درستی کتاب مقدس کاملاً ثابت گردیده است. به علاوه ما از کسانی که ادعا می‌کنند که کتاب مقدس تحریف گردیده این سؤالات را می‌نماییم.

اولا – چه دلیل قانع‌کننده‌ای در دست دارید که ثابت می‌کند کتاب مقدس تحریف شده است؟
ثانیا – آیا می‌توانید نام یک نفر را ذکر کنید که کتاب مقدسی غیر از آنچه اکنون در دست داریم دیده باشد؟ (یعنی کتاب مقدسی که به اصطلاح «تحریف» شده است).
ثالثا – آیا می‌توانید یکی از قسمت‌هایی را که تغییر داده شده نشان دهید؟
رابعا – آیا می‌توانید بگویید که این تحریف در چه دوره‌ای از تاریخ انجام شد؟
خامسا – آیا می‌توانید محرک و دلیلی برای این کار پیدا کنید؟
نظر به این که تاکنون جواب قانع‌کننده و مستدلی به پرسش‌های فوق داده نشده پس باید گفت که موضوع تحریف کتاب مقدس فقط تصویری و خیالی است.

۶- چرا هرچند سال یکبار آن را دوباره ترجمه می‌کنند؟

پایه این پرسش بر این تصور قرار دارد که ترجمه‌های جدید کتاب مقدس معنی اصلی آن را عوض می‌کنند. البته این سؤال در نتیجه تعصب قوی و عدم اطلاع پیش می‌آید. تمام ترجمه‌هایی که به یک هزار و دویست زبان از کتاب مقدس انجام شده از عهد عتیق به زبان عبرانی و از عهد جدید به زبان یونانی است. پس کاملاً واضح است که ترجمه‌های جدید تأثیری در معنی متون اصلی عبرانی و یونانی ندارد، بلکه فقط مفهوم این متون قدیمی را با زبان‌های جدید برای ما قابل فهم و واضح‌تر می‌گردانند.

۷- آیا منسوخ نشده است؟

احتیاجی نمی‌بینیم که این پرسش را پاسخ دهیم، زیرا هیچ دلیلی نیست که حتی امکان منسوخ شدن کتاب مقدس را تأیید کند. در هیچ جای کتاب مقدس اشاره‌ای دیده نمی‌شود مبنی بر این که این کتاب یک وقتی منسوخ خواهد گردید. مخالفین، یعنی کسانی که عقیده دارند کتاب مقدس منسوخ گردیده است، غالباً اینطور استدلال می‌کنند «همان طوری که عهد جدید، ناسخ عهد عتیق بوده به همان طریق مذاهب بعدی نیز ناسخ عهد جدید می‌باشند». بهتر است ببینیم آیا عهد عتیق به وسیله عهد جدید منسوخ گردیده است یا نه. عیسای مسیح وقتی به عهد عتیق اشاره می‌کند به طور بسیار واضح می‌فرماید: «تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در

عدالت مفید است» (دوم تیموتاؤس ۳: ۱۶). برای اطلاعات بیشتر در این مورد به قسمت آخر این کتاب ضمیمه الف مراجعه فرمایید.

۸- رابطه بین عهد عتیق و عهد جدید چیست؟

به طور خلاصه باید گفت که عهد عتیق پایه و اساسی است که عهد جدید بر روی آن بنا شده است. معماری که می‌خواهد ساختمان زیبایی بنا کند، باید اول پایه را بسازد، ولی تا سقف ساخته نشده نمی‌توان کار را کامل دانست. دیوارها و سقف ارزش و اهمیت پایه را از بین نمی‌برند، بلکه ساختمان کاملاً بر روی پایه متکی است. به همین طریق عهد عتیق پایه تاریخی نژاد بشری را پی‌ریزی می‌کند و گناهان و شکست‌های بنی نوع بشر را در طی قرون ظاهر می‌نماید و کلام خدا را به وسیله پیغمبران مقدس اعلام می‌کند و روشن می‌سازد که بشر نمی‌تواند با تلاش‌های خود خود را از چنگ گناه نجات دهد و مژده می‌دهد که خدا وعده فرموده که نجات‌دهنده‌ای بفرستد تا وعده‌های عهد عتیق را عملی سازد. عهد جدید نشان می‌دهد که چگونه خدا وعده خود را عملی ساخت و چطور نجات‌دهنده موعود آمد و به چه نحو مژده نجات به تمام جهانیان می‌رسد. اولی کتاب وعده است و دومی انجام وعده.

۹- چرا در عهد جدید چهار انجیل وجود دارد که با هم متفاوت هستند؟

بعضی از مخالفین اظهار می‌دارند که چهار انجیل با هم تفاوت دارند و ضد نقیض می‌باشند، ولی حقیقت این است که این چهار انجیل مکمل و تکمیل کننده یکدیگر می‌باشند. برای این که این موضوع توضیح داده شود به مثال زیر توجه فرمایید: شخص ناشناسی به تهران وارد می‌شود و می‌خواهد به میدان سپه برود. از یک پاسبان می‌پرسد که از چه خیابانی می‌تواند به میدان سپه برسد. پاسبان فوراً جواب می‌دهد: «از خیابان سپه». وقتی از شخص دیگری همین موضوع را می‌پرسد، او می‌گوید: «از خیابان فردوسی». شخص ناشناس که کمی سرگردان شده از شخص سوم سؤال می‌کند و او جواب می‌دهد: «از خیابان لاله‌زار». ناراحتی او وقتی از حد می‌گذرد که شخص چهارم در جواب سؤال او می‌گوید: «از خیابان ناصر خسرو!» شاید این شخص ناشناس در این موقع فکر کند که تمام اهالی تهران دروغگو هستند زیرا حرف چهار نفر کاملاً باهم ضد نقیض به نظر می‌رسد. برای این که مشکل خود را حل کند تصمیم می‌گیرد با تاکسی به میدان سپه برود و وقتی به آنجا می‌رسد با کمال تعجب مشاهده می‌کند که حرف هر چهار نفر کاملاً صحیح بوده است و تمام خیابان‌های فوق‌الذکر به میدان سپه ختم می‌گردند! وقتی شخص ناشناس در مورد موضوع بیشتر فکر می‌کند صد در صد مطمئن می‌گردد که راننده تاکسی او را به محل صحیح آورده است، زیرا هر چهار نشانی مکمل یکدیگر هستند و به محل واحدی که همان میدان سپه است می‌رسند!

این است دلیل وجود چهار انجیل در عهد جدید. برای این که مردم بتوانند به بزرگی و عظمت واقعی زندگی بی‌همتای عیسی مسیح پی ببرند، خدا به چهار نفر الهام فرمود که درباره مسیح از چهار جنبه مختلف بنویسند. هر شخصی که از تاریخ اطلاع کافی داشته باشد می‌داند که در آن دوره سه زبان زنده‌ای که در کشورهای متمدن خیلی رواج داشت عبارت بود از عبرانی و یونانی و لاتین. بنابراین لازم بود که این سه قسمت امپراطوری روم شرح حال و اعمال مسیح را، به طوری که برای آنها قابل فهم بوده و مطابق زمینه تربیتی خودشان باشد. بشنوند و بخوانند. انجیل متی در مرحله اول برای خوانندگان یهودی نوشته شده و برای کسانی جالب است که از گفتار پیغمبران عهد عتیق اطلاع کافی داشته باشند. انجیل مرقس برای رومی‌ها نوشته شد و مطابق تربیت نظامی رومی‌ها، حوادث مهم زندگی و کارهای بزرگ مسیح به طور خلاصه در آن ذکر شده است. لوقا که خودش یونانی بود، به زبانی بسیار زیبا گزارش جامعی از همان وقایع را نوشت به طوری که برای خواننده‌ای که تربیت یونانی داشت جالب بود.

بدین طریق به وسیله این سه انجیل، سرگذشت واحد عیسی مسیح به طرق مختلف بیان می‌شود و جنبه همگانی و جهانی آن قوی‌تر می‌گردد. انجیل چهارم توسط یوحنا رسول نوشته شد تا برای مسیحیان (یعنی کسانی که قبلاً پیغام انجیل را قبول کرده بودند) بعضی از بهترین و عمیق‌ترین حقایق ایمان مسیحی را بیان کند و به همین دلیل لازم نبود مطالبی را که در سه انجیل دیگر ذکر شده دوباره تکرار کند. وقتی به این حقایق توجه کنیم دیگر فکر نخواهیم کرد که چهار انجیل باهم اختلاف دارند و ضد و نقیض می‌باشند.

۱- عیسای مسیح کیست؟

آیا او یک شخص معمولی بود؟ از همان زمانی که مسیح در حدود ۲۰۰۰ سال قبل در بیت لحم ظهور فرمود، سؤال فرق برای میلیون‌ها نفر مانند معما بوده است. برای این که بتوانیم روشن سازیم که عیسای مسیح کیست، لازم است از خواننده عزیز خواهش کنیم که به همراه ما کمی مشغول بررسی‌هایی شود که برای حقجویان واقعی کسل کننده نخواهد بود. برای یک نفر مسیحی منبع دیگری غیر از کتاب مقدس جهت کسب اطلاعات درباره مسیح وجود ندارد. ما هم حالا کتاب مقدس را بررسی می‌نماییم و مطالعه خود را با مطالبی که واضح‌تر است شروع می‌کنیم:

او انسان بود:

در واقع باید گفت، در میان تمام مردانی که مشهور می‌باشند، او تنها کسی است که می‌توان نسب‌نامه او را به حضرت آدم رسانید (به لوقا ۳: ۲۳ - ۳۸ مراجعه شود). دومین موضوع قابل ملاحظه این است که از همان دوره حضرت آدم، درباره شخصی که قرار است بیاید اشاراتی می‌بینیم. ما چون در قرن بیستم و در دوره‌ای بعد از تولد مسیح زندگی می‌کنیم، برای بررسی کتاب مقدس به گذشته نگاه می‌کنیم و نسب‌نامه عیسای مسیح را به حضرت آدم می‌رسانیم، ولی اولین خوانندگان کتاب مقدس مشاهده می‌کردند که وقتی کتاب‌های پیغمبران به تدریج رو به فزونی می‌رود، پیشگویی درباره آمدن کسی که «مسیح» خوانده می‌شد. (معنی مسیح به عبرانی عبارت است از مسح شده) روشن‌تر می‌گردد. به وسیله حوادث منظم تاریخی، خدا به نحو روشن و جالبی نشان داد که مسیح به وسیله شیت، سام، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یهودا، داوود، به جهان خواهد آمد و به تدریج واضح ساخت که از خانواده معینی ظهور خواهد نمود. کاملاً مشخص بود! برای این که هرگونه شک و شبه‌ای از بین برود، خدا محل قطعی تولد مسیح را تعیین فرمود. (بیت‌الحم مطابق میکا ۵: ۲) و زمان آن را نیز مشخص ساخت (مطابق پیشگویی‌های دانیال ۵۰۰ سال بعد از زمان کوروش پارسی). اگر ما فقط این دو پیشگویی را درباره مسیح داشتیم، بازهم خیلی اهمیت داشت، ولی باید دانست که پیشگویی‌های روشن دیگری درباره جزییات زندگی و مرگ و قیام مسیح موعود وجود دارد. در تمام تاریخ هیچ شخص دیگری یافت نمی‌شود که درباره او این طور پیشگویی شده باشد. بسیار مناسب است که برای استفاده از آن دسته از خوانندگانی که با عهد عتیق آشنایی ندارند، خلاصه‌ای از این پیشگویی‌ها را ذکر کنیم:

طرح مختصری از پیشگویی‌هایی که درباره «مسیح» وجود دارد

در همان موقعی که آدم و حوا گناه کردند، خدا وعده‌ای عالی داد. هرچند این وعده با کنایه و به طور مثل ذکر گردیده و گفته شده که خدا از «ذریه یا نسل زن» نجات‌دهنده‌ای خواهد فرستاد تا «مار» (یعنی شیطان) را شکست دهد، ولی حقیقت آن برای کسانی که کتاب مقدس را با صمیمیت مطالعه می‌کنند واضح است. از ابتدای تاریخ بشر، در کلام خدا پیشگویی‌هایی شد که فقط در یک شخص عملی گردید که همانا عیسی ناصری است. اگر او را از تاریخ خارج کنیم، تمام ساختمان کتاب مقدس ویران خواهد گردید و خدا دروغگو شمرده خواهد شد، زیرا هیچ شخص دیگری نخواهد توانست این پیشگویی‌ها را انجام دهد، ولی خدا حق است و وعده‌های تغییر ناپذیر او به طوری در عیسای مسیح عملی گردید که دیگر جای هیچ شک و شبه‌ای باقی نماند. مطالب طرح زیر را با دقت بررسی نمایید آیات ذکر شده را مقایسه فرمایید تا معلوم شود که «وقتی زمان به کمال رسید» عیسای مسیح طبق پیشگویی‌هایی که هزاران سال قبل شده بود به جهان آمد تا نجات‌دهنده موعود باشد.

- ۱- از هزاران سال قبل درباره «مسیح» وعده داده شده بود.
- ۲- مرگ او به وسیله صلیب، هزار سال قبل از میلاد توسط داوود پیشگویی شده بود (مزمور ۲۲: ۱۶).
- ۳- قیام او به وسیله داوود هزار سال قبل از میلاد پیشگویی شده بود (مزمور ۱۶: ۱۰).
- ۴- محل تولد او به وسیله میکا ۷۰۰ سال قبل از میلاد پیشگویی شده بود (میکا ۵: ۲).
- ۵- زمان تولد او به وسیله دانیال ۵۰۰ سال قبل از میلاد پیشگویی شده بود (دانیال ۹: ۲۵).
- ۶- جزییات مرگ و دفن شدن او توسط اشعیا ۷۰۰ سال قبل از میلاد پیشگویی شده بود (اشعیا ۵۳).
- ۷- زکریا ۵۰۰ سال قبل از میلاد پیشگویی کرد که او در مقابل ۳۰ پاره نقره تسلیم خواهد شد (زکریا ۱۱: ۱۲).
- ۸- صعود فاتحانه او به آسمان هزار سال قبل از میلاد به وسیله داوود پیشگویی شد (مزمور ۲۴: ۷ - ۱۰).

۹- هم یهودیان و هم امت‌ها را نجات خواهند داد و باعث برکت تمام جهان خواهد گردید (پیدایش ۱۲: ۳ و اشعیا ۴۲: ۶ و غیره).

۱۰- پیشگویی‌های فراوان دیگری وجود دارد که ثابت می‌کند عیسی همان مسیح موعود است.

با بررسی مطالب فوق معلوم می‌شود که برای انجام وعده‌های الهی لازم بود که مسیح موعود در زمان و مکان معین و تحت شرایط معینی که به طور دقیق تعیین شده بود به دنیا بیاید.

او درست مطابق این پیشگویی‌ها به جهان آمد!

باید اضافه کرد که پیشگویی‌های فراوانی درباره عظمت و اهمیت مسیح موعود وجود دارد:

۱- هزار سال قبل از میلاد حضرت داوود پیشگویی کرد: مرگ او به وسیله صلیب انجام خواهد شد. دست‌ها و پاها او را سوراخ خواهند کرد (مزمور ۲۲: ۱۶). هیچ یک از استخوان‌های او شکسته نخواهد شد (مزمور ۳۴: ۲۰، یوحنا ۱۹: ۳۱ و ۳۳). قیام خواهد کرد (مزمور ۱۶: ۱۰، اعمال رسولان ۲: ۲۵ - ۳۱). به آسمان صعود خواهد فرمود (مزمور ۲۴: ۷ - ۱۰، اعمال رسولان ۱: ۹ - ۱۱).

۲- هفتصد سال قبل از میلاد اشعیا این امور را پیشگویی کرد: رد شدن و رنج‌های او را (اشعیا ۵۲: ۱۳ - ۱۵، فصل ۵۳). مرگ و دفن شدن او را (پیشگویی می‌کند که در قبر شخص ثروتمندی دفن می‌شود). (اشعیا ۵۳: ۹). با مجرمین و خطاکاران خواهد مرد (اشعیا ۵۳: ۱۲، مرقس ۱۵: ۲۷ - ۲۸). باعث برکت تمام جهان خواهد گردید. (اشعیا ۴۲: ۶ و غیره). از دختر باکره دنیا خواهد آمد (اشعیا ۷: ۱۴).

۳- هفتصد سال قبل از میلاد میکا پیشگویی کرد که: او در بیت لحم متولد خواهد شد (میکا ۵: ۲). تولد او شروع زندگانی‌اش نیست (ظهور او از ازل می‌باشد) (میکا ۵: ۲).

۴- پانصد سال قبل از میلاد زکریا پیشگویی کرد که: او در مقابل سی پاره نقره تسلیم خواهد گردید (زکریا ۱۱: ۱۳، متی ۲۷: ۳ - ۱۰). پهلوی او سوراخ خواهد شد (زکریا ۱۲: ۱۰، یوحنا ۱۹: ۳۴ - ۳۷).

علاوه بر پیشگویی‌های زیاد دیگری که غالباً درباره رنج‌ها و مرگ اوست، پیشگویی‌های بسیاری درباره زندگی و کارهای او در جهان و جلال و شکوه آینده‌اش وجود دارد. همان طوری که پیشگویی‌های مربوط به رنج‌هاورد شدن او کلمه به کلمه انجام شد، به همان طریق پیشگویی‌های دیگر هم، وقتی او برای سلطنت در ملکوت ابدی و پر جلال خود بیاید، عملی خواهد گردید. پیشنهاد می‌کنیم که خوانندگان جدی، شرح زندگی و مرگ و قیام مسیح را در چهار انجیل بخوانند و به پیشگویی‌هایی که در هر مورد در عهد عتیق شده است مراجعه فرمایند و آنها را یادداشت کنند. این یادداشت‌ها بسیار مفید خواهد بود. شرایطی که مربوط به تولد مسیح می‌باشد و بسیار عجیب است، خصوصیات و منشأ او را اسرارآمیزتر می‌سازد. برای مسیح در عهد جدید بیش از یکصد نام و عنوان ذکر شده ولی هیچ کدام از این اسم‌ها توسط بشر تعیین نشده است! چرا؟ در زمان تولد او و پیش از آن، مطابق متی فصل اول و لوقا فصل اول و دوم، خدا به وسیله مکاشفه مستقیم برای او هفت نام تعیین کرد که عبارتند از:

۱- عیسی. (لغتی است یونانی که از عبرانی گرفته شده و معنی آن «خدا نجات‌دهنده است» می‌باشد).

۲- قدوس. (یا «آن چیز مقدس») که اشاره‌ای است به طبیعت مقدس او که از سایر مردم که قدوس نیستند متمایز است.

۳- پسر خدا. درباره این لقب بعداً توضیح خواهیم داد.

۴- نجات‌دهنده. «زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید» (متی ۱: ۲۱).

۵- مسیح. یعنی او «مسیح موعود» است.

۶- خداوند. لقبی است الهی که بعداً توضیح داده خواهد شد.

۷- عمانوئیل. اسمی است عبرانی به معنی «خدا با ما»

از این هفت اسمی که توسط خدا تعیین گردیده می‌توان فهمید که او بالاتر از انسان است. در واقع، همانطور که مسیحیان عقیده دارند، هر یک از این اسامی لقبی است الهی ولی بین این اسامی فقط یکی باعث سؤتفاهم زیادی برای غیرمسیحیان گردیده و آن «پسر خدا» است. می‌دانیم که این لقب سؤتفاهم و لغزش بزرگی برای دوستان مسلمان ما ایجاد کرده است و اگر ما می‌توانستیم به هر نحوی که ممکن بود این لقب را از بین ببریم، حتماً برای جلب رضایت دوستان مسلمان خود این کار را می‌کردیم. برای توضیح مطلب باید اولاً شرح دهیم که چرا ما این لقب را به کار می‌بریم و بعد بگوییم که این لقب برای ما چه مفهومی دارد: چرا مسیحیان چنین اصطلاحی به کار می‌برند؟ چرا آنها چنین لقب کفرآمیزی اختراع کرده‌اند؟ این است سؤال دوستان مسلمان.

برای این که بتوانیم بی‌طرفانه قضاوت کنیم، از خوانندگان تقاضا داریم که حقایق را مورد دقت قرار دهند. هیچ یک از مسیحیان این لقب را برای مسیح اختراع نکرده است! اولین باری که این لقب بروی زمین درباره مسیح شنیده شد، وقتی بود که جبرائیل فرشته با مریم سخن می‌گفت (لوقا ۱: ۲۶ - ۳۵) مسلمانان با مسیحیان در این مورد هم عقیده هستند که جبرائیل فرشته ماموریت دارد پیغام الهی را به انسان‌ها برساند و هیچ کس عقیده ندارد که جبرائیل لقبی اختراع خواهد کرد که کفرآمیز و باعث بی‌احترامی خدا باشد. آیا لوقا نویسنده انجیل، خودش این لقب را اختراع کرد و پیغام جبرائیل را تغییر داد؟ لوقا به عنوان یک مورخ دقیق مورد قبول دوست و دشمن است و نمی‌توان بدون دلیل او را محکوم به جعل چنین دروغ فاحشی از طرف خدا نمود، ولی لوقا از این اتهام تبرعه می‌گردد، زیرا خود عیسی همین لقب «پسر خدا» بارها به کار برد و به مردم تعلیم داد که او را به همین نام بخوانند و به همین دلیل بود که پیشوایان یهود او را به مرگ محکوم کردند. عیسی «کلمه خدا» (یا به قول مسلمانان کلمه الله) است و بدین طریق نمی‌توان او را به دروغ‌گویی و کفر محکوم نمود. به علاوه دوبار صدایی از آسمان شنیده شد که خدا درباره مسیح می‌گوید «این است پسر حبیب من...» (متی ۳: ۱۷، لوقا ۹: ۳۵). این صدای انسان یا فرشته نبود، بلکه صدای خدا بود. نظر به این که این لقب در سرتاسر عهد جدید، که به وسیله الهام الهی نوشته شده، مکرراً به کار برده می‌شود، باید قبول کنیم که هیچ شخص منصفی نباید مسیحیان را محکوم به «اختراع» این لقب نماید. ما آن را با اجازه کتاب مقدس که یگانه مدرک ما است به کار می‌بریم.

۲- «پسر خدا» چه معنایی دارد؟

لازم است اول روشن سازیم که چه چیزهایی نیست. منظور از آن هرگز جسمانی نیست. خدا واحد است و هیچ شریک و همسری ندارد. او از حیث جسمانی هرگز زن و فرزندی ندارد، ولی مگر عیسی از مریم باکره متولد نشد؟ صحیح است، ولی مسیح فقط از لحاظ جسم از مریم متولد شد و لقب «پسر خدا» مربوط به تولد او از مریم نیست. این موضوع ما را به یکی از مهم‌ترین اسرار کتاب مقدس می‌رساند و آن این که عیسی حتی پیش از آفرینش جهان از ازل «پسر خدا» بود. گاهی بعضی می‌پرسند: «آیا مسیحیان عقیده دارند که بشر می‌تواند خدا شود؟» خیر، به هیچ وجه. هیچ یک از مسیحیان عقیده ندارند که انسان می‌تواند خدا شود و تصور چنین امری هم غیر ممکن است! ولی آن چه مسیحیان عقیده دارند این است که خدا می‌تواند خود را به صورت بشری ظاهر فرماید. اگر این حقیقت الهی در کتاب مقدس مکتشف نشده بود نمی‌توانستیم آن را بپذیریم. آیا کتاب مقدس می‌گوید که عیسی خداست؟ برای پاسخ به این پرسش، لطفاً یک کتاب مقدس بردارید و آیات ذیل را، که ما برای اختصار قسمتی از آنها را ذکر کرده‌ایم، به طور کامل بخوانید: «خدا در جسم ظاهر شد...» (اول تیموتاؤس ۳: ۱۶) «خدا در مسیح بود...» (دوم قرنتیان ۵: ۱۹). «کلمه جسم گردید... کلمه خدا بود» (یوحنا ۱: ۱ و ۱۴). «مسیح... در صورت خدا بود... و در شباهت مردمان شد» (فیلیپیان ۲: ۵ - ۸). «مسیح... فوق از همه است. خدای متبارک تا ابد الابد.» (رومیان ۹: ۵).

آیات بی‌شماری در تأیید آیات فوق وجود دارد. حال متوجه می‌شویم که برای جواب سؤال «پسر خدا چه معنایی دارد؟» تعلیمات کتاب مقدس در مورد ذات و طبیعت الهی چیست. تمام مذاهب غلط از اشتباه در مورد ذات و طبیعت الهی سرچشمه گرفته‌اند. مثلاً بت پرستی را در نظر بگیرید. چون مردم نمی‌توانستند بفهمند که خالق آنها روح قادر مطلق است، سعی کردند موضوع را ساده‌تر نمایند و با فکر خود خدایی بسازند و بدین طریق از درک طبیعت الهی عاجز ماندند (به رومیان ۱: ۲۱ - ۲۵ رجوع شود). ما حق نداریم به این دلیل که مخلوق قادر نیست خالق خود را کاملاً درک کند، اسرار ذات و طبیعت الهی را ساده کنیم در واقع باید گفت که اگر خدا به وسیله کتاب مقدس صفات الهی خود را برای ما ظاهر نمی‌ساخت هیچ اطلاعی درباره خدا نمی‌داشتیم. با کمی دقت در عالم طبیعت موضوع روشن خواهد شد. ما جهان اطراف خود را به مواد معدنی، گیاهان و حیوانات تقسیم کرده‌ایم. هیچگاه مواد معدنی قادر

نخواهند بود که به عالم گیاهان بالا روند و آنها را درک نمایند، ولی گیاه می‌تواند مواد معدنی را در خود جذب کند و بدین طریق مواد معدنی به مرحله بالاتر از خود یعنی عالم نباتی می‌رسد. به همان ترتیب گیاه نمی‌تواند خودش به عالم حیوانات بالا برود، ولی حیوان می‌تواند گیاه را در خود وارد کند و قسمتی از وجود خود بسازد؛ یعنی آن را به مرحله بالاتری برساند. انسان نیز نمی‌تواند خود به خود به عالم روحانی بالا برود مگر این که عالم روحانی پایین بیاید و خود را به انسان ظاهر سازد.

کتاب مقدس همین را می‌گوید و خود را مکاشفه‌ای از ذات الهی می‌داند که تاریخ مکاشفه الهی را در طی قرون ثبت کرده و به وسیله ظهور حامل خدا در عیسای مسیح به مرحله نهایی می‌رسد! شرح این مقدمه لازم بود تا بتوانیم معنی لقب «پسر خدا» را بفهمیم عیسی را «پسر خدا» می‌خوانیم نه به معنی جسمانی بلکه به معنای روحانی و ابدی. بزرگترین سری که در کتاب مقدس درباره ذات الهی وجود دارد، موضوع تثلیث اقدس است. چون بسیار اسرار آمیز است، باعث سؤتفاهم زیادی شده و به همین دلیل لازم است برای جواب به سؤالی که مورد بحث است کمی از موضوع منحرف شویم و تثلیث اقدس را مورد بررسی قرار دهیم، زیرا بدون درک واقعی تثلیث اقدس نخواهیم توانست بفهمیم که «پسر خدا» یعنی چه؟ به طور خلاصه می‌توان گفت که خدا در عین وحدانیت دارای تثلیث می‌باشد؛ یعنی وحدت مرکبی است. به نظر عده‌ای این حرف بی‌معنی و بی‌ارزش و غیر ضروری است، ولی شخص منصف باید حاضر باشد که دلایل قبول تثلیث اقدس را مورد بررسی قرار دهد.

۳- تثلیث اقدس چیست؟

آیا مفهوم آن این است که مسیحیان سه خدا را عبادت می‌کنند؟ خیر! فقط یک خدا وجود دارد (به تثنیه ۴: ۳۵، تثنیه ۶: ۴، اول تیموتاؤس ۲: ۵ رجوع شود). کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا در عین تثلیث واحد است، روحی است قادر مطلق و سه مظهر شخصیت دارد که «پدر» و «پسر» و «روح القدس» خوانده می‌شود. خوانندگان غیر مسیحی باید توجه داشته باشند که خدا برای این که حقایق روحانی را به ما بفهماند به ناچار لغات انسانی «پدر» و «پسر» و «روح القدس» را به کار برده است. خدا در اثر فیض و رحمت خود، مانند پدری که سعی می‌کند با زبان کودکانه‌ای موضوعات مشکل را برای کودک خود شرح دهد، خود را در محدودیت‌های انسانی شریک می‌سازد. افراد معمولی اسرار وحشتناکی را که در تولید سلاح‌های اتمی وجود دارد درک نمی‌کنند، ولی در عین حال هر کسی می‌داند که این سلاح‌ها چه نتایج وحشتناکی در بر دارد. به همین طریق، هیچ بشری اسرار تثلیث اقدس را کاملاً نخواهد فهمید، ولی مطابق کتاب مقدس از برکات خدا مستفz می‌گردیم.

حال از خواننده عزیز تقاضا می‌فرماییم که با ما همراهی نموده درباره دو موضوع زیر بررسی نماید:

الف - عقیده به تثلیث اقدس خلاف منطق نیست.

ب - کتاب مقدس در باره تثلیث اقدس چه می‌گوید؟

برای مسیحیان ترتیب فوق عوض می‌شود، زیرا تنها مدرک آنها برای ایمان به تثلیث اقدس همانا کتاب مقدس است، ولی چون این کتاب در مرحله اول برای غیرمسیحیان نوشته شده به همین دلیل مناسب است که از حیث منطق به موضوع نزدیک شوند.

الف — عقیده به تثلیث اقدس خلاف منطق نیست.

هر چند نمی‌توان موضوع را به طور کامل شرح داد، ولی به دلایل مختلف می‌توان ثابت کرد که در زندگی معمولی ما هم وحدت مرکب و یا وحدت در تثلیث بسیار وجود دارد. یکی از اشتباهاتی که مخالفین تثلیث اقدس مرتکب می‌شوند این است که می‌خواهند آن را از طریق ریاضی رد کنند. (البته عاقلانه نیست که خدا را به قوانین علوم ریاضی محدود سازیم). این مخالفین چنین ادعا می‌نمایند که $3 = 1 + 1 + 1$. این جواب در صورتی صحیح است که عملیات صحیح باشد، ولی عملیات صحیح نیست! کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید و مسیحیان عقیده ندارند که خدا = روح القدس + پسر + پدر. می‌توانیم عملیات فوق را طور دیگری بنویسیم $1 \times 1 \times 1 = 1$. حتی یک کودک دبستانی هم تفاوت را خواهد فهمید. اگر شاگردی برای پیدا کردن حجم جسمی سه بعد را به جای ضرب کردن با هم جمع کند، معلم به او چه خواهد گفت؟ مقصود از تثلیث اقدس این نیست که خدایان متعددی وجود دارد بلکه عمق و عظمت خدا را بیان می‌کند. بدیهی است که در آثار نویسندگان و هنرمندان می‌توان انعکاسی از شخصیت آنها دید. اگر خدا آفریننده تمام موجودات است، آیا نمی‌توان انعکاسی از شخصیت او را در عالم طبیعت مشاهده کرد؟ اگر چند دقیقه‌ای در این

مورد فکر کنیم خواهیم دید که جواب مثبت است. دانشمندان به ما می‌گویند که مطابق آخرین اطلاعات علمی، تمام اجسام از ذرات نیرومندی به نام اتم تشکیل شده است. اتم را کوچکترین ذره «ماده» می‌دانند ولی وقتی بیشتر دقت کنیم متوجه خواهیم شد که اتم شامل سه قسمت است: پروتون، نوترون، و الکترون. بدون این سه جز تصور اتم غیر ممکن است ولی در عین حال اتم واحد می‌باشد. بدین طریق مشاهده می‌کنیم که در کوچکترین ذرات خلقت الهی، تثلیث دیده می‌شود. ولی نظر به این که فهم اسرار اتم برای اشخاص معمولی مشکل است مثال معمولی‌تری را در نظر می‌گیریم و بهترین مثال خود انسان است. کتاب مقدس می‌گوید که انسان در عین وحدت دارای روح و فکر و بدن می‌باشد. نمی‌توان به آسانی رابطه این سه را با هم تشریح کرد، ولی حقیقت این است که هر سه باهم انسان واحد را تشکیل می‌دهند ممکن است شخصی دارای بدن کاملاً سالمی باشد، ولی فکرش خوب کار نکند. او دارای بدنی است زنده ولی فکرش به قدری قوی نیست که او را کاملاً اداره نماید. شخص دیگری ممکن است از حیث بدن و فکر بسیار کامل باشد، ولی در همان لحظه‌ای که روح او را ترک نماید فقط جسد مرده‌ای خواهد بود. برای این که انسان واقعی داشته باشیم باید اتحاد سه گانه بدن و فکر و روح حاصل شود و الا شخص عادی نخواهد بود. از این دو مثال می‌توان به آسانی فهمید که در مخلوقات نیز نمونه‌ای از وحدت در تثلیث وجود دارد و حرفی منطقی خواهد بود که بگوییم خالق تمام هستی پیچیده‌تر از مخلوقات خود می‌باشد.

یکی از حقایق مسلم علمی این است که موجودات پست یک سلولی هستند و هرچه در عالم طبیعت بالا می‌رویم موجودات پیچیده‌تر می‌شوند. آیا منطقی نخواهد بود که اگر بگوییم خدا وجود قادر مطلق است که در عین تعدد واحد است؟ البته ممکن است از مطالعه عناصر طبیعی به این حقیقت برسیم، ولی وقتی می‌توانیم آن را از اعتقادات خود به شمار بیاوریم که خدا خودش آن را بر ما مکشوف فرماید! تمام عالم هستی پر است از وحدت در تثلیث! مگر نه این است که عالم از فضا و زمان و ماده تشکیل گردید؟ خود فضا دارای طول و عرض و بلندی می‌باشد. زمان به گذشته و حال و آینده تقسیم شده و ماده از انرژی و حرکت و پدیده تشکیل گردیده است. ناتان آر. وود کتابی بنام «سرعالم» نوشته و طبیعت را از لحاظ تثلیث مورد مطالعه قرار داده است.

ب — کتاب مقدس درباره تثلیث اقدس چه می‌گوید؟

هرچند این دلایل ریاضی و منطقی و فلسفی کاملاً نشان می‌دهند که عقیده به تثلیث اقدس با اصول عقلی کاملاً مطابقت دارد با این حال یگانه پایه کسب اطلاع درباره تثلیث خدای واحد همان کتابی است که خود را مکاشفه‌ای از طرف خدا برای بشر می‌داند. پس باید دید که کتاب مقدس درباره این موضوع چه می‌گوید: عهد عتیق و تثلیث اقدس — آیا موضوع تثلیث در عهد عتیق هم ذکر شده است؟ مگر نه این است که یهودیان به خدای واحد در تثلیث ایمان نداشتند؟ اجازه بفرمایید کمی بررسی کنیم و بفهمیم که تمام کتاب مقدس شاهد وحدت مرکب خداست:

حقیقت اول — اولین دلیل همانا دستور دقیق زبان عبرانی است که برای معنی یک یا «واحد» دو لغت متفاوت دارد. به زبان عبرانی «اخاد» یعنی یک ولی واحد مرکب را می‌رساند و غالباً برای آن فعل وصف جمع می‌آورند. برای خدای واحد اسرائیل اکثراً لغت «اخاد» به کار می‌رود مثل آیه معروف «یهوه خدای ما یهوه واحد است» (تثنیه ۶: ۴). «یخید» هم به معنی «واحد» است و معنی وحدت مطلق را می‌رساند و اگر نویسنده‌ای به زبان عبرانی بخواهد بگوید خدا واحد است باید این کلمه را به کار ببرد، ولی این کلمه هیچگاه برای توجیه وحدانیت خدا به کار برده نشده است. یهودیان به تثلیث ایمان نداشتند، ولی هیچ گاه این کلمه را عوض نکرده‌اند و واضح است که به مسیحیان هم اجازه نداده‌اند که به جای «یخید» در عهد عتیق «اخاد» بگذارند (این خود یکی دیگر از دلایل عدم تحریف کتاب مقدس است).

حقیقت دوم — خود خدا فرمود که خودش وحدت مرکبی است! ممکن است عده زیادی از این سخن تعجب کنند ولی حقیقت دارد: «من او هستم من اول هستم و آخر هستم... و الان خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است» (اشعیا ۴۸: ۱۲ و ۱۶) وقتی تمام فصل را می‌خوانیم می‌فهمیم که خدا این کلمات را فرمود و واضح است که «پسر» هم نام «پدر» و هم نام «روح القدس» را ذکر می‌کند. حالا به آیات زیر نیز توجه فرمایید: «خداوند... نجات‌دهنده ایشان شده است... و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد... اما ایشان عاصی شده روح قدوس او را محزون ساختند» (اشعیا ۶۳: ۷ — ۱۰) (توجه فرمایید که مقصود از «فرشته حضور وی» همانا «پسر» است، زیرا در پیدایش ۳۱: ۱۱ — ۱۳ می‌خوانیم که «فرشته خدا» با یعقوب سخن گفت و به او فرمود «من هستم خدا» بعداً وقتی یعقوب پیر شده بود چنین گفت «خدایی که مرا از روز بودم تا امروز رعایت کرده است آن فرشته‌ای که مرا از هر بدی خلاصی داده این دو

پسر را برکت دهد.» هاجر مادر اسماعیل هم در صحرا به وسیله «فرشته خدا» محافظت می‌شد. می‌خوانیم که «فرشته خداوند» چهار بار با او سخن گفت و او نام خداوند را که با وی سخن گفت «ایل ریی» یعنی «خدایا تو مرا می‌بینی» خواند (پیدایش ۱۶: ۷-۱۳). در بسیاری از قسمت‌های عهد عتیق می‌خوانیم که مردان مقدس وجودی را که فرشته خداوند نامیده شده عبادت کرده‌اند در حالی که غیر از خدا وجود دیگری را هرگز عبادت نمی‌کردند.

صدها آیه نظیر دو آیه فوق در عهد عتیق وجود دارد که ثابت می‌کند مردم خدا را به عنوان «پدر» و «پسر» و «روح القدس» می‌شناختند (برای نمونه به مزمور ۲، امثال ۳۰: ۴، دانیال ۳: ۲۵، ۷: ۱۳ رجوع شود). عهد جدید و تثلیث اقدس، تعلیمات عهد جدید در مورد این موضوع بسیار روشن‌تر از عهد عتیق است و با مقصود کلی کتاب مقدس مطابقت دارد. عهد عتیق و عهد جدید به قدری مربوط به هم هستند که می‌توان گفت: «عهد عتیق بوسیله عهد جدید مکشوف می‌گردد و عهد جدید در عهد عتیق مخفی است. عهد عتیق به وسیله عهد جدید توضیح داده می‌شود و عهد جدید در عهد عتیق مستتر است.» به عبارت دیگر، تمام عقاید و تعلیماتی که در عهد عتیق در زیر پرده بودند در عهد جدید ظاهر می‌گردند. در مورد تثلیث هم مشاهده می‌کنیم که وحدت در تثلیث خدا به زبان ساده در عهد جدید شرح داده می‌شود. در موقع تعمید عیسی مشاهده می‌کنیم که عیسی تعمیده می‌یابد و روح القدس بر او نزول می‌کند و صدای پدر شنیده می‌شود که می‌گوید «این است پسر حبیب من» (متی ۳: ۱۶ و ۱۷). در آخر انجیل متی عیسی به پیروان خود دستور می‌دهد که به نام (نه «نام‌ها» بلکه کلمه مفرد «نام») پدر و پسر و روح القدس تعمید دهند (متی ۲۸: ۱۹). در انجیل یوحنا عیسی مکرراً درباره پدر و پسر و روح القدس به عنوان وجود کاملاً واحد سخن می‌گوید که دارای یک طبیعت، یک محبت و یک هدف هستند (مخصوصاً به انجیل یوحنا ۱۴: ۶-۱۱، ۱۶-۱۷، ۱۵: ۲۶ رجوع شود).

در «اعمال رسولان» از موعظه‌های رسولان این طور می‌بینیم که از تثلیث اقدس زیاد گفتگو می‌شود. رسولان به طور واضح نشان دادند که در عمل نجات انسان، خدای پدر و پسر و روح القدس با اتحاد کامل فعالیت داشته‌اند (به اعمال رسولان ۲: ۳۸-۳۹، ۵: ۳۰-۳۲، ۷: ۵۵ و ۵۶ رجوع شود). باید توجه داشت که رسولان از خود تعلیمی درباره تثلیث اقدس درست نکردند و آن را موعظه نمودند، بلکه تنها کاری که کردند این بود تجربه شخصی خود را شرح دادند و گفتند که چگونه به وسیله ایمان به عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده و خداوند، روح القدس به زندگانی آنها داخل شد و بدین طریق دوستی آنها با خدا واقعی گردید. این یگانه دلیل حقیقی صحت تثلیث اقدس است. به عبارت دیگر تجربه روحانی هر مسیحی واقعی او را مطمئن می‌سازد که عیسی مسیح و پدر و روح القدس تثلیث واحد می‌باشند که حیات جدید و برکات زیادی به قلب و زندگانی مسیحی جاری می‌نمایند. این مقدمه برای جواب سؤال «مقصود مسیحیان از استعمال لقب پسر خدا چیست؟» لازم بود. فرزند ابدی به جهان نزول فرمود و انسان شد، نه این که شبیه انسان گردید، بلکه بدنه کاملی یافت که به وسیله خدا در مریم باکره قرار گرفت. بدین طریق هرچند عیسی خودش خدای ابدی است با بدن واقعی انسانی به جهان وارد شد.

پیش از اینکه با این توضیح مخالفت فرمایید، لطفاً یک کتاب مقدس بردارید و قسمت‌های زیر را بدقت بخوانید: فصل اول انجیل یوحنا، فصل اول عبرانیان، فصل اول کولسیان، فصل دوم قرنتیان و مکاشفه. با کمال اخلاص از خواننده عزیز استدعا داریم که این مکاشفه مهم الهی را، فقط به این علت که فکر بشر از درک اسرار الهی عاجز است، رد نفرماید. هیچ مسیحی عقیده تثلیث اقدس را کاملاً درک نمی‌کند، ولی ما آن را می‌پذیریم، زیرا قسمت مهمی از مکاشفه الهی را تشکیل می‌دهد. اگر تثلیث اقدس را رد کنیم، نخواهیم فهمید که عیسی واقعاً کیست. او یا خدا بود که به صورت انسان در آمده است و یا دیوانه و یا شخصی بود که می‌خواست عقاید خود را به زور تحمل کند. وقتی در اخلاق و زندگی و اعمال او دقت می‌کنیم باید اقرار نماییم که او هرگز دیوانه و یا زورگو نبوده است. یا باید او را «پسر خدا» بدانیم و یا عهد جدید را کاملاً رد کنیم. کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید که برای نجات یافتن، انسان باید تثلیث اقدس را کاملاً بفهمد و به آن ایمان داشته باشد. چیزی که می‌گوید این است که نجات از گناه و یافتن حیات ابدی فقط به وسیله ایمان شخصی به عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده و خداوند حاصل می‌گردد.

جای تاسف است که عده‌ای یگانه وسیله برکت را رد می‌کنند فقط به این دلیل که نمی‌توانند بفهمند اسرار و سر منشأ و ذات عیسی «فرزند خدا» چیست. اگر فرمایشات و ادعاهای مسیح را رد کنید، مثل این است که خدا را رد کرده‌اید زیرا کلام خدا می‌فرماید: «کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد» (اول یوحنا ۲: ۲۳). این فرمایشات مسیح هم

بسیار اهمیت دارد: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسای مسیح را که فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷: ۳). «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴: ۶). «پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد» (متی ۱۱: ۲۷). این آیه آخر مهم‌ترین آیه کتاب مقدس درباره موضوعی است که مورد بحث ما قرار دارد! عیسی به طور واضح فرمود که ذات «فرزند خدا» جزو اسراری است که هیچ بشری نمی‌تواند بفهمد! «کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر». به عبارت دیگر فقط خدا از عمق این سر اطلاع دارد! پس چرا انسان ضعیف و فانی باید مسیح را رد کند به این بهانه که نمی‌تواند سری را، که خدا می‌فرماید بشر از فهم آن عاجز است، درک کند؟ هر مسیحی، بدون این که این موارد بغرنج و غیر قابل درک را بفهمد، می‌داند که خدا در مسیح به کامل‌ترین وجهی ظاهر شده است. این حقیقت را براونینگ، شاعر معروف، در اشعار خود گنجانیده است. این شاعر، که در جوانی عقاید مسیحی را انکار کرد و خود را کافر خواند، بعداً این اشعار را سرود: وقتی خدایی را که در مسیح ظاهر شد، بپذیرم و قبول داشته باشم، تمام مسایل و مشکلاتی که داریم، برای ما کاملاً حل خواهد شد.

آخرین نکته‌ای که تذکرش لازم است این است که تثلیث اقدس از شکوه و عظمت وحدانیت خدا نمی‌کاهد! کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدای پدر نامریی است در حالی که فرزند خدا به جهان آمد تا صفات خدای نامریی را ظاهر سازد. روح القدس هم نامریی است، ولی توجه ما را به سوی مسیح، که یگانه راه به سوی خداست، ولی توجه ما را به سوی مسیح، که یگانه راه به سوی خداست، جلب می‌نماید و بدین طریق تمجید و ستایش و بندگی ما متوجه یک خدای خالق نیرومند و حکیم و پر محبت است که در تثلیث وحدانیت دارد. این فقط مقدمه‌ای بر این موضوع وسیع یعنی تثلیث اقدس بود که ذات الهی و اسرار عیسای مسیح می‌باشد.

۴- آیا عیسی بر روی صلیب واقعا مرد؟

پاسخ به این پرسش به نظر عده‌ای بسیار مشکل است، ولی به نظر مسیحیان جواب آن با توجه به حقایق و دلایل متعدد بسیار ساده است. همان طوری که قبلاً گفتیم، یگانه منبع برای اطلاع از عقاید مسیحی همانا کتاب مقدس است. به همین دلیل برای جواب دادن به این سؤال باید اول به کتاب مقدس رجوع کنیم و ببینیم درباره مرگ مسیح چه می‌گوید و بعد به دلایل دیگری که عقیده کتاب مقدس را تأیید می‌نمایند توجه کنیم:

- اولین دلیلی که در این مورد وجود دارد این است که واقعه مرگ مسیح در چهار انجیل ذکر گردیده است. آنچه از این موضوع نتیجه می‌شود این است که عده زیادی شخصاً شاهد مرگ مسیح بوده‌اند. در دادگاه‌ها بزرگترین نوع شهادت عبارت است از شهادت شخصی یا عینی! اگر این گونه شاهد دارای اخلاق خوبی باشد شهادتش برای دادگاه بسیار معتبر است. تمام کسانی که شهادت شخصی خود را درباره مرگ مسیح نوشته‌اند اشخاصی هستند که به حسن اخلاق و پاکی مشهور بوده‌اند و به همین جهت دلیلی وجود ندارد که شهادت آنها را نا صحیح بدانیم. همین اشخاص بقیه عمر خود را صرف موعظه درباره این حقیقت کردند که مرکز ایمان عبارت است از مرگ عیسای مسیح و برای همین ایمان خود، به سختی جفا دیدند و بعضی از آنها جان دادند، ولی ایمان خود را انکار نمودند. این موضوع صمیمیت و بی‌ریا بودن آنها را ثابت می‌کند.
- دلیل دوم این است که تعلیمات و موعظه‌های رسولان در کتاب «اعمال رسولان» و رساله‌های آنها ثبت گردیده و از آنها می‌فهمیم که این مردان مطابق دستور خدا و بعد از پر شدن به وسیله روح القدس، در موعظه‌های خود نه فقط گفتند که عیسی مرده است، بلکه مرگ او را گناهان تمام مردم اعلام نمودند و آن را بزرگترین واقعه تاریخ بشری شمردند.
- سومین دلیل این است که هیچ مدرکی (نه کتبی و نه شفاهی) در دست نیست که ثابت کند معاصرین، ادعای رسولان را در مورد کشته شدن مسیح، رد کرده‌اند! وقتی یک نفر شاهد عینی ادعا می‌کند که گفته‌اش حقیقت دارد و کسانی که حقایق را می‌دانند و در عین حال با او مخالف می‌باشند به هیچ وجه گفته‌های او را تکذیب نمی‌کنند، با اطمینان بیشتری می‌توانیم سخنان شاهد را به عنوان حقیقت بپذیریم.
- چهارمین دلیل همانا پیغمبران عهد عتیق هستند. در عهد جدید برای اثبات این موضوع که مرگ و قربانی شدن مسیح بزرگترین هدف و مقصود زندگی او بود، مکرراً از عهد عتیق نقل شده است. مثلاً در انجیل لوقا می‌خوانیم

که وقتی مسیح بعد از زنده شدن به دو نفر از شاگردان خود ظاهر شد، به آنها چنین گفت: «ای بی‌فهمان و مست دلان از ایمان آوردن به آن چه انبیا گفته‌اند: آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود» (لوقا ۲۴: ۲۵-۲۷). در آیه دیگری چنین می‌خوانیم: «جميع انبیا بر او شهادت می‌دهند» (اعمال رسولان ۱۰: ۴۳).

در این کتاب نه جای آن است و نه فرصت داریم که تمام پیشگویی‌های پیغمبران را درباره مرگ مسیح ذکر کنیم. موسی، داوود، اشعیا، ارمیا، دانیال و زکریا معروف‌ترین پیغمبرانی هستند که مرگ مسیح را یا به طور واضح و یا با کنایه پیشگویی کرده‌اند. با توجه به این که این پیشگویی‌ها صدها سال پیش از تولد مسیح نوشته شده و هم چنین با در نظر گرفتن این که این پیشگویی‌ها غالب جزئیات را ذکر کرده‌اند، فقط کسانی که عمداً بی‌ایمان هستند و یا کسانی که از حقایق بی‌اطلاع می‌باشند، این حقیقت را انکار خواهند کرد. حال به بحث درباره دلایل تاریخی مرگ مسیح بر روی صلیب می‌پردازیم:

- هر اثر و یادگار تاریخی دلیلی است بر وجود یک حقیقت تاریخی – مجسمه نلسون در میدان ترافالگار در نظر هر شخص عاقلی دلیلی است بر این که هراشیونلسون دریا سالار بزرگی بوده است. به همان طریق، این حقیقت که صلیب در تمام دوره‌ها نشانه ایمان مسیحی بوده، ثابت می‌کند که مسیحیان ایمان خود را بر پایه مصلوب شدن عیسی قرار داده‌اند. به علاوه اجرای مرتب مراسم عشای ربانی در مدت نوزده قرن متمادی، یادگاری است از مرگ مسیح که پولس رسول آن را چنین بیان می‌کند: «زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۶).

- مورخین غیرمسیحی عقیده کتاب مقدس را در این مورد تأیید می‌نمایند. تاستیوس، مورخ رومی که در سال ۵۶ میلادی متولد شد، مصلوب شدن مسیح را ذکر می‌کند. لوسیان، مورخ یونانی که در سال ۱۰۰ میلادی متولد شد، مرگ مسیح را به حقیقت تاریخی می‌پذیرد. سلسوس، که از پیروان اپیکور است، به «عیسی مصلوب» اشاره می‌کند. مسیحیان به این شهادت‌های بی‌ایمانان احتیاجی ندارند، ولی ما این دلایل را در اینجا ذکر می‌نماییم تا ثابت شود که مورخین معروف آن دوره درباره مرگ مسیح هیچگونه شکی نداشته‌اند.

چون ما لیلیم پاسخ ما کاملاً قانع‌کننده باشد، لازم است به بعضی از عقایدی که در میان مردم رواج دارد اشاره کنیم که از آن جمله است فرضیه مصلوب شدن شخص دیگری به جای عیسی. طبق این فرضیه چون خدا نمی‌خواست که پیغمبرش رنج و عذاب بکشد و رسوا شود، به همین دلیل یهودیان و رومیان و مسیحیان را فریب داد و شخص دیگری (به عقیده بعضی یهودا) را شبیه عیسی جلوه داد و او به جای عیسی مصلوب شد و عیسی خلاصی یافت. برای رد کردن این فرضیه دلایل بسیار زیادی وجود دارد و ما فقط مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- عین کفر است که بگوییم خدای مقدس و عادل، فریبکار و دروغ‌گوست. اگر خدا خودش هزاران میلیون نفر از اشخاص صمیمی را در طی نوزده قرن فریب داده باشد، چگونه می‌تواند دروغ‌گویان را مجازات کند؟

۲- چطور ممکن بود تمام رسولان حاضر باشند به خاطر یک دروغ اینقدر زحمت بکشند و خدا چطور اجازه می‌داد که میلیون‌ها مسیحی، به این امید که مرگ مسیح یگانه راه تحصیل حیات ابدی است، شربت شهادت بنوشد؟

۳- امکان ندارد شخصی که مصلوب شد کسی غیر از عیسی باشد. هفت جمله معروفی که بر روی صلیب از دهان مسیح خارج شد ممکن نبود توسط شخص دیگری که اشتباهاً مصلوب شده بود گفته شود. در این سخنان همان پاکی و محبت و علاقه و لطفی که در زندگی مسیح وجود داشت، دیده می‌شود. آیا شخص خائنی مانند یهودا می‌توانست چنین کلمات پر مهری بگوید: «ای پدر، اینها را بیمارز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» تاریخ ثابت می‌کند که تمام کسانی که به وسیله صلیب اعدام می‌شدند، در ساعاتی که در بالای صلیب رنج می‌کشیدند، هرگونه فحش و ناسزا و کفر از دهان آنها خارج می‌شد ولی عیسی فقط سخنانی حاکی از لطف و پیروزی بیان کرد مانند «تمام شد» (یعنی کار نجات بشر از گناه انجام شد).

۴- بعد از زنده شدن، مسیح به شاگردان خود تأکید فراوان کرد که خودش مرده و زنده شده است. علامت میخ‌ها را در دست‌ها و پاها و نشانه نیزه را در پهلوی خود به آنها نشان داد. واضح است که اگر شخص دیگری به جای او کشته می‌شد، این علایم در بدن مسیح وجود نمی‌داشت. حتی بی‌ایمان‌ترین رسولان هم مطمئن شدند که این شخص، که زنده در میان آنها ایستاده و علایم رنج و مرگ خود را به آنها نشان می‌دهد، همان کسی است که او را بر روی صلیب دیده بودند.

فرضیه دیگری وجود دارد که پیروان آن می‌گویند هرچند مسیح مصلوب شد، ولی در بالای صلیب نمرده بلکه بی‌هوش شد و بعد از به هوش آمدن به کشور دور دستی گریخت و بعداً به طور طبیعی جان سپرد. چون این «فرضیه بی‌هوش شدن» پیروانی دراد که با کمال جسارت و بدون پروا فرضیه خود را تبلیغ می‌نمایند، لازم است به حقایق کتاب مقدس توجه کنیم. پیروان این فرضیه ظاهر پسند چنین استدلال می‌کنند که اگر مسیح بر روی صلیب مرده بود، خونش فوراً بسته می‌شد و وقتی سرباز رومی به پهلوی او نیزه زد، جاری نمی‌شد. اشتباهی که در این فرضیه وجود دارد این است که می‌گویند خون باید فوراً بسته شود، ولی حقیقت این است که طبق نظر پزشکان مشهور بسته شدن خون فوراً انجام نمی‌شود. بهتر است به جای تصورات از حقایق علمی کمک بخواهیم! بنابر این به این جواب قناعت نمی‌کنیم و دلیل دیگری می‌آوریم. یوحنا رسول که خود یکی از شاهدان عینی کشته شدن عیسی بود نکته‌ای ذکر می‌کند که دلیل محکمی برای اثبات مرگ عیسی است: دکتر جیمز سیمپسون (دانشمند مشهور و اولین کسی که کلروفورم را برای بیهوشی به کار برد) در یکی از مقالات خود می‌نویسد که طبق قوانین علمی، مرگ عیسی در اثر «ترکیدن قلب» بوده است. کسی که این طور می‌میرد، دست‌هایش به اطراف می‌افتد و فریاد بلندی می‌کشد و دیواره‌های قلب شکافته می‌شود و خون در کیسه دور قلب جمع می‌شود و قلب را از حرکت باز می‌دارد. این خون مدتی در کیسه دور قلب می‌ماند و بعد تبدیل به خون بسته و سرم می‌گردد.

این حقایقی از علم طب است و ربطی به مذهب ندارد مگر وقتی که به موضوع مصلوب شدن عیسی می‌رسیم. یوحنا از دانشمندان جدید نبود و این جزییات را به این منظور ذکر نکرد که ما را با حقایق علمی جلب کند. تنها کاری که کرد این بود که آنچه را دیده بود نوشت و شاید هیچ نمی‌دانست که این جزییات ظاهراً بی‌اهمیت نوزده قرن بعد دارای اهمیت فراوانی خواهد بود. اجازه بفرمایید که نوشته‌های یوحنا را بررسی کنیم و آنها را با حقایق علم طب بسنجیم. عیسی وقتی مصلوب شد دست‌هایش در اطراف قرار داشت. او چندین ساعت در حالی که رنج فراوانی متحمل می‌شد بر بالای صلیب آویزان بود، ولی هیچ عامل خارجی که باعث مرگ او شود وجود نداشت. آنگاه فریاد بلندی کشید و جان داد. بعداً یکی از سربازان رومی مشاهده کرد که او مرده است و به طرز وحشیانه‌ای نیزه را در پهلوی مسیح فرو برد. به جای این که «خون» جاری شود، «خون و آب» سرازیر شد و بدین طریق معلوم گردید که مرده است!

در دادگاه‌ها این گونه مرگ، با توجه به دلایل طبی، در اثر «ترکیدن قلب» تشخیص داده می‌شود. عهد عتیق در این مورد با انجیل و علم طب موافقت دارد، زیرا حضرت داوود درباره مسیح این طور پیشگویی می‌کند: «عار، دل مرا شکسته است» (مزمور ۶۹: ۲۰). اکنون که در مورد «فرضیه بی‌هوش شدن» صحبت می‌کنیم بسیار مناسب است که به فریاد بلند مسیح بر روی صلیب نیز اشاره‌ای بنماییم. پیروان این فرضیه ادعا می‌کنند که عیسی در اثر ضعف و نومیدی به تدریج بی‌هوش شد و آخرین فریاد را از دهان برآورد، این ادعا چقدر دور از حقیقت است! شخص حقیقی باید جرات روبه رو شدن با حقایق را داشته باشد و با انصاف قضاوت کند. آخرین جمله‌ای که با فریاد از دهان مسیح خارج شد طبق انجیل یوحنا عبارت بود از «تمام شد» این جمله در زبان یونانی هنگام داد و ستد بسیار استعمال می‌شد و وقتی معامله‌ای ختم می‌شد و یا وجه سندی پرداخت می‌گردید، همین جمله را به کار می‌بردند که معنی‌اش عبارت بود از «ختم شده، انجام شده، خاتمه یافته، تکمیل شده»، بنابراین این گفتار مسیح حاکی از نومیدی نبود، بلکه فریاد پیروزی در موقع مرگ بود!

او به جهان آمده بود که نیروی شیطانی را شکست دهد و مردم را از قید و بند گناه برهاند و مقصود و هدف جاودانی خدا را به طور کامل انجام دهد. او می‌دانست که تمام کارهای خود را مطابق پیشگویی پیغمبران انجام داده (یوحنا ۱۹: ۲۸) به همین دلیل با فریاد فاتحانه پیروزی نهایی، فرمود «تمام شد» و جان خود را تسلیم کرد! طبق فرمایش خودش، بر روی صلیب جان خود را در راه ما نهاد (به یوحنا ۱۰: ۱۷ و ۱۸ رجوع شود). از نقطه نظر روحانی، کارش کاملاً تمام شده بود، به همین دلیل سر خود خم کرد و روح را تسلیم نمود ولی از لحاظ جسمانی قلب او ترکید و فوراً مرد

و این امر باعث تعجب سربازان و حتی حاکم رومی گردید در این جا هیچ اثری از نامیدی و بی‌هوشی تدریجی دیده نمی‌شود، بلکه زندگی پر قدرت او به نحو ناگهانی و به طرز شورانگیزی پایان می‌یابد. بدین طریق باز مشاهده می‌کنیم که خدا خادمین خود را الهام بخشید که جزییاتی را بنویسند که خودشان به اهمیت آنها توجهی نداشتند، ولی همین جزییات برای جواب دادن به دشمنان کتاب مقدس بسیار ضروری می‌باشند. مسیحیان که با ایمان ساده نوشته‌های عهد جدید را درباره مرگ مسیح بر روی صلیب قبول می‌کردند، اکنون مطابق اصول علم طب متوجه می‌شوند که جاری شدن «خون و آب» دلیل قطعی مرگ است. چون این نظریه علمی دهها سال قبل ثابت شده، نتیجه می‌گیریم که مبلغین «فرضیه بی‌هوش شدن مسیح» تنها در اثر جهل و عدم اطلاع، از این فرضیه خلاف واقع دفاع می‌کنند.

به طور خلاصه در مورد دلایل ایمان ما به مرگ واقعی مسیح در بالای صلیب، باید بگوییم که نه تنها دلایل بی‌شماری برای اثبات این موضوع وجود دارد، بلکه تمام کتاب مقدس گواهی می‌دهد که مرگ او فاجعه‌ای نبود بلکه کفاره گناهان محسوب می‌گردید. مسیحی واقعی ایمان دارد که مرگ مسیح بر روی صلیب، هر چند فکر بشری از درک مفهوم آن عاجز است، تنها وسیله کامل نجات برای بشر گناهکار می‌باشد. اگر ثابت شود که عیسی بر روی صلیب نمرده، کتاب مقدس کتابی جعلی و پر از سخنان دروغ خواهد بود، ولی وحدت نظر بی‌مانند کتاب مقدس که پیشگویی‌های مردان مقدس را که صدها سال پیش از مسیح زیستند ذکر کرده و انجام آنها را هم با جزییات ثبت می‌نماید و بوسیله رسالات رسولان لزوم حیاتی مرگ نجات‌دهنده را تأکید می‌کند، تمام این‌ها با کمک یکدیگر دلایل محکمی به وجود می‌آورند که حتی بی‌ایمانان هم نمی‌توانند آنها را نادیده بگیرند. اگر به طوری که مسیحیان مدت نوزده قرن ایمان داشته‌اند، مرگ مسیح بر روی صلیب کفاره کاملی است که خدای پر محبت فراهم فرموده تا بشر را از نتایج وحشت انگیز گناه برهاند، چقدر جای تأسف است که میلیون‌ها نفر از افراد بشری با تمسخر به این موضوع نگاه می‌کنند و این یگانه امید حیات ابدی را رد کرده، هیچگونه زحمتی برای تحقیق در مورد حقیقت آن بر خود هموار نمی‌نمایند!

۵- آیا عیسی دوباره به جهان بر می‌گردد؟

کتاب مقدس این پرسش را به طور وضوح پاسخ می‌دهد. آری، در عهد جدید بیش از ۳۰۰ اشاره درباره مراجعت مسیح وجود دارد و به همین دلیل این موضوع یکی از مهم‌ترین مطالب کتاب مقدس شمرده می‌شود و برای هر شخصی دارای اهمیت فراوان است. ما فقط چند مورد را در این جا ذکر می‌کنیم:

- **خود عیسی مسیح وعده فرمود که دوباره خواهد آمد (یوحنا ۱۴: ۳).**
- **آمدن او ناگهانی و حقیقی خواهد بود.** عده‌ای کوشش می‌نمایند ثابت کنند که رجعت مسیح دارای معنی روحانی است، ولی کتاب مقدس می‌فرماید که او خودش خواهد آمد. در اعمال رسولان ۱: ۱۱ چنین می‌خوانیم «همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد. باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدند.» او چگونه به آسمان رفت؟ به طرز حقیقی و مریی. باز به همان طریق مراجعت خواهد فرمود.
- **هیچ بشری از زمان مراجعت و اطلاعی ندارد (متی ۲۴: ۴۲).**
- **بنابر این مسیح علامت‌هایی را پیشگویی فرمود تا ایمانداران بدانند که آن روز نزدیک می‌باشد.**

بعضی از این علامت‌ها به شرح زیر است:

اولاً، وضع اخلاقی مردم و ملت‌ها بسیار فاسد خواهد شد.

ثانیاً، انجیل پیش از آمدن مسیح در تمام جهان موعظه خواهد شد.

ثالثاً، روش ملت پرستی بسیار رواج خواهد یافت. در این نیم قرن اخیر بیش از هر زمان دیگری ملل مختلف برای استقلال خود مجاهدت کرده‌اند. مهم‌ترین نمونه این موضوع عبارت است از مراجعت ملت یهود به فلسطین که انجام پیشگویی مثل لوقا ۲۱: ۲۹ - ۳۱ می‌باشد.

رابعاً، مسیحیان دروغین ظاهر خواهند شد و ادعاهای بزرگی خواهند کرد. یکی از روشن‌ترین علامت‌های برگشت مسیح عبارت است از «مسیحیان دروغین». لوقا ۲۱: ۸، متی ۲۴: ۵ و ۲۳ - ۲۶. در این اواخر عده زیادی ادعا کردند

که «مسیح موعود» می‌باشند و از مسیحیان کاذبی شمرده می‌شوند که مسیح شاگردان خود را بارها از آنها بر حذر ساخت. این مسیحیان دروغین نشان می‌دهند که پیشگویی مسیح در این مورد انجام می‌گردد و زمان برگشت او نزدیک است. اگر خوانندگان عزیز کتاب مقدس را بردارند و متی ۲۴، مرقس ۱۳، لوقا ۲۱ را با دقت بخوانند، مطالب مهم و قابل تفکر زیادی خواهند یافت.

• با برگشت مسیح دوره کنونی جهان به پایان خواهد رسید (متی ۲۴: ۳).

اولا، ایمانداران به جلال ابدی داخل خواهند شد (اول تسالونیکیان ۴، اول قرنتیان ۱۵: ۵۱-۵۷). مسیح هم این موضوع را پیشگویی فرمود: «باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید» (یوحنا ۱۴: ۳).

ثانیا، بی‌ایمانان برای بی‌ایمانی خود مجازات خواهند شد (دوم تسالونیکیان ۱: ۷-۱۰). «در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسای مسیح را اطاعت نمی‌کنند....»

• مراجعت مسیح با قدرت و جلال همراه خواهد بود (لوقا ۲۱: ۲۷).

• **مراجعت او را همه خواهند دید و خواهند فهمید.** (متی ۲۴: ۳۰ و مکاشفه ۱: ۷). هیچ بشر معمولی قادر نیست این وعده‌ها را عملی سازد. در طی نوزده قرن بسیاری ادعا کرده‌اند که مسیح موعود می‌باشند، ولی نتوانسته‌اند حتی یکی از علائم برگشت مسیح را که در عهد جدید ذکر شده انجام دهند. تنها کاری که کرده‌اند این است که ثابت نموده‌اند فرمایش مسیح در مورد مسیحیان کاذب صحیح بوده است.

• **رجعت مسیح باعث تعجب مردم خواهد شد.** خود عیسای مسیح برای این که طرز مجازات بی‌ایمانان را در موقع برگشت خود نشان دهد، مجازات خدا را در زمان نوح مثل زد (متی ۲۴: ۳۷-۴۲)، (دوم پطرس ۳: ۳-۱۳) اولاً وقتی مردم بشنوند که مسیح مراجعت خواهد کرد، تمسخر خواهند نمود (آیه ۴) ثانیا، همانطوری که خدا به وسیله طوفان نوح تمام مردم را نابود کرد، به همان طریق وقتی مسیح برگشت فرماید، بی‌ایمانان در روز جزا مجازات خواهند شد (آیه ۷). ثالثاً، خدا صبور است و در انتظار آن است که همه مردم توبه کنند (آیه ۹). رابعاً، دنیای ما، که به وسیله گناه فاسد و ملعون شده، به وسیله آتش نابود خواهد گردید و دنیای جدیدی که پر از عدالت است جانشین آن خواهد شد (آیات ۱۰ و ۱۱)

نکته جالبی که باید ذکر شود این است که چند سال پیش وقتی مردم می‌شنیدند که دنیا به وسیله آتش نابود خواهد گردید، تمسخر می‌کردند، ولی امروزه بشر از این می‌ترسد که مبادا بعضی از مردم که از پیشرفت‌های علمی مغرور گشته‌اند در اثر حماقت دنیا را به آتش بکشانند. اگر بشر می‌تواند به وسیله سلاح‌های اتمی دنیا را نابود کنند، آیا خدای قادر مطلق قادر نیست در روز داوری کسانی را که راه نجات را نپذیرفته‌اند به این طریق مجازات نماید؟ اینها خلاصه‌ای بود از علایم برگشت مسیح. خواننده عزیز، اجازه می‌فرمایید از شما سؤال کنیم: «اگر مسیح امروز مراجعت فرماید، شما برای استقبال او حاضر هستید؟».

۱- اگر کتاب مقدس کلام خداست، پس چرا این همه فرقه‌های مختلف بین مسیحیان وجود دارند و همه ادعا می‌کنند که از کتاب مقدس پیروی می‌نمایند؟

این سؤال خوبی است. برای جواب دادن به این سؤال باید به تاریخ مراجعه کنیم و از وقایع گذشته نتیجه‌گیری نماییم. در اوایل تأسیس کلیسای مسیحی، رسولان موعظه‌ها و تعلیمات خود را بر پایه کتاب مقدس عبرانی عهد عتیق و فرمایشات عیسی مسیح قرار دادند. باید دانست که عیسی مسیح هیچ کتابی ننوشت به رسولان خود دستور فرمود که شرح حال و اعمال و تعلیمات او را به رشته تحریر درآورند. رسولان در انجام این کار مهم تمایلات شخصی خود را دخالت ندادند، زیرا «تمامی کتب از الهام خداست.» تحت هدایت روح القدس، نوشته‌های رسولان جمع شد و عهد جدید را تشکیل داد. از آن زمان تمام مسیحیان ایمان داشته‌اند که کتاب مقدس هرچه برای نجات و عبادت لازم بوده به ما تعلیم می‌دهد و با کمال جدیت کوشش می‌کردند که دستورات آن را انجام دهند. چون پیروی از دستورات کتاب مقدس زندگی آنها را کاملاً تغییر می‌داد، نمی‌توانستند در سایر تشکیلات مذهبی و سیاسی شرکت کنند و به همین دلیل از یهودیان و بت‌پرستان و همچنین از حکومت روم جفا می‌دیدند. این وضع تا زمان حکمرانی کنستانتین قیصر ادامه داشت و او در سال ۳۱۳ میلادی مسیحیت را مذهب رسمی امپراطوری روم اعلام کرد.

این امر باعث شد که جفای مسیحیان خاتمه یابد، ولی متأسفانه این وضع ذره مهلکی برای مسیحیت حقیقی بود. هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد کنستانتین قیصر واقعا به مسیح ایمان داشت و شاید او در اثر اغراض سیاسی تصمیم گرفته بود کلیسا و حکومت را متحد سازد. در قرن‌های بعد، وقتی به تدریج قدرت امپراطوری روم کاهش یافت و بالاخره نابود گردید، تسلط و تأثیری که بر سایر ملل داشت به کلیسای رومی منتقل شد. این کلیسا تاکنون هم ادعا می‌کند که می‌تواند قدرت مذهبی و سیاسی را در یک جا جمع کند و سرنوشت میلیون‌ها نفر را در سرتاسر جهان در اختیار خود داشته باشد. وقتی کنستانتین، جامعه جفا دیده مسیحی را تحت حمایت دولت قرار داد، تغییر بسیار بزرگی به وجود آمد؛ تا آن وقت کلیسای مسیحی جامعه ساده‌ای بود متشکل از مردان و زنانی که مقام و منزلت مهم مذهبی یا سیاسی نداشتند و فقط در اثر محبت به مسیح می‌کوشیدند در زندگی خود تعلیمات کتاب مقدس را عملی سازند، ولی اکنون ناگهان مذهب رسمی گردید و عده زیادی از بت‌پرستان را که در پی مقامات مهم سیاسی بوده‌اند، به سوی خود جلب می‌کرد.

تاریخ به ما خبر می‌دهد که هزاران نفر از بت‌پرستان لباس‌های سپید در بر کرده و صف‌های طولانی تشکیل می‌دادند تا تعمید بگیرند. قبل از آن برای این که کسی بتواند مسیحی شود لازم بود تجربیات روحانی و ایمان شخصی به عیسی مسیح داشته باشند و تعلیمات کتاب مقدس را با کمال اطاعت انجام دهد، ولی اکنون که هزاران نفر می‌خواستند به کلیسا داخل شوند، فقط تعمید کافی تشخیص داده می‌شد و به این طریق این «بت‌پرستان مسیحی شده» از تغییر قلب که آنها را به اطاعت از کتاب مقدس و حتی مطالعه آن ترغیب نماید اطلاعی نداشتند. طبیعتاً کسانی که گستاخ‌تر و دارای طمع بیشتری بودند، به سرعت به مقامات مهم کلیسای دولتی رسیدند و به زودی بعضی از اعتقادات زمان بت‌پرستی خود را به کلیسا وارد کردند. بعضی از این عادت‌های پر شکوه بت‌پرستان عبارت بود از پرستش «مقدسین»، به کار بردن تصاویر در موقع عبادت و به وجود آمدن کاهنانی که دارای قدرت مطلقه بودند.

در اکثر موارد «مقدسینی» که عبادت می‌شدند عبارت بودند از همان الهه‌های قدیم که نام جدیدی یافته بودند. مثلاً «ملکه آسمان» که الهه معروف بت‌پرستان بوده اکنون به نام مریم باکره عبادت می‌شد و واضح است که این موضوع کاملاً مخالف تعلیمات کتاب مقدس می‌باشد. البته این بدعت‌ها با مخالفت شدید مسیحیان واقعی روبه‌رو می‌شد، ولی آنها اکنون در جامعه «به اصطلاح مسیحی» در اقلیت بودند و رهبران کلیسای دولتی، آنها را بدعت کار می‌خواندند. نتیجه طبیعی این وضع این بود که رهبران جاه طلب و مستبد «کلیسای سیاسی» جدید، خواندن کتاب مقدس را ممنوع کردند. آنها به قدری هوشمند بودند که متوجه شدند که، تا وقتی در اثر خواندن کتاب مقدس حقیقت در قلوب مردم زنده بماند، حتماً با اعمال شریrane آنها مخالفت خواهند کرد. آنها گفتند که فقط کشیش‌ها صلاحیت دارند کتاب مقدس را تفسیر کنند و قرار دادن کتاب مقدس در دست مردم معمولی خطرناک است. به این طریق کتاب مقدس توقیف شد و قالب نسخه‌هایی که در دسترس مردم بود مخفی گردید.

وقتی کتاب مقدس از دسترس مردم عادی خارج شد، دیگر هیچ وسیله‌ای برای کنترل اعمال رهبران شریر وجود نداشت و به این طریق آن دوره‌ای که در تاریخ اروپا «قرون تاریک» خوانده می‌شود به وجود آمد. جهل، فساد، ظلم، فریب و آدم کشی کار معمولی پاپ‌ها و کشیشان بود و به قدری فزون یافت که در تاریخ سابقه نداشت و در عین حال تمام این کارها ظاهراً به نام مسیح انجام می‌شد. جنگ‌های صلیبی که بسیار شرم آور بود در همین دوره شروع شد و مقصود از آن عبارت بود از جنگ با عرب‌ها برای تصرف فلسطین. در تاریخ لکه ننگی بزرگتر از این وجود ندارد، زیرا این قتل‌ها و غارت‌ها فرصتی به دست پادشاهان جاه طلب و جنگجو داد که در اثر تشویق پاپ‌های وقت به نام «جنگ مقدس»، بر اشتها خود بیفزایند. اگر کتاب مقدس در دست مردم می‌بود، جنگ‌های صلیبی به وجود نمی‌آمد، زیرا به طور بسیار واضحی تعلیم می‌دهد که مسیحیان باید دشمنان خود را دوست بدارند. میلیون‌ها نفر از پیروان واقعی مسیح، به خاطر ایمان خود، گرفتار شکنجه و مرگ شدند، ولی حتی در موقع مرگ هم برای دشمنان خود دعا می‌کردند و واضح است که این نوع رفتار با روش کسانی که جنگ‌های صلیبی را به وجود آوردند کاملاً فرق دارد.

در این دوره چند صد ساله که جهان در تاریکی روحانی به سر می‌برد در بسیاری از نقاط اروپا گروه‌های کوچک مسیحی مشغول موعظه انجیل و تعلیم کتاب مقدس بودند و بدین وسیله با گناهان و فساد طبقه روحانیون مخالفت و نسبت به آنها اعتراض می‌کردند، ولی رؤسای کلیسای رومی با سنگدلی و شدت هرچه تمامتر این اشخاص به اصطلاح «بدعت کار» را نابود می‌کردند. بالاخره در شورای عظیم کلیسای رومی در سال ۱۵۱۴، سخنگوی رسمی با صدای فاتحانه‌ای اعلام داشت: «اکنون کسی سخنی بر خلاف نمی‌گوید و کسی مخالفت نمی‌کند!» به گمان آنها، «بدعت» بالاخره از بین رفته بود! بنابراین خدا فرمانروای اصلی است و بشر قادر نیست کلام او را توقیف کند، زیرا این کلام تا ابد باقی خواهد بود! درست سه سال بعد از زمانی که شورای کلیسای رومی با کمال غرور اعلام کرده بود که بدعت از بین رفته است، مارتین لوتر با شجاعت بی‌حدی، اعلامیه مشهور خود را که شامل تعالیم انجیلی کتاب مقدس بود، بر در کلیسای ویتن برگ کوبید. برای این که پی به اهمیت این اقدام ببریم، باید از آن زمان ده سال به عقب برگردیم و به وقتی برسیم که لوتر، که کشیش کلیسای روم بود، در کتابخانه دانشگاه کتاب مقدسی به زبان لاتینی پیدا کرد. چون حق جوی واقعی که در طلب حقیقت بود، شروع به خواندن و مطالعه کتاب مقدس نمود و آن را با تعلیماتی که در کلیسا متداول بود مقایسه کرد. بعد از ده سال مطالعه جدی، به این نتیجه رسید که نجات به وسیله قدرت ظاهری «کلیسا» و پاپ‌ها به دست نمی‌آید، بلکه در نتیجه ایمان شخصی به عیسای مسیح و اطاعت کلام خدا یعنی کتاب مقدس حاصل می‌گردد.

البته لوتر با مخالفت شدید «کلیسا» روبه رو شد، ولی پیغام معجزه‌آسا و ساده انجیل قلب مردمی را که از چندین قرن خرابکاری کشیشانی و جهل و نادانی به شدت ناراحت بودند، به سوی خود جلب کرد. در سرتاسر اروپا مردان دیگری برخاستند که به خاطر آشکار ساختن و اطاعت حقایق کلام خدا، حاضر بودند با هر نوع شکنجه رهبران کلیسای رومی روبه رو شوند عده زیادی به طرز وحشیانه‌ای به مرگ کشانیده شدند. فرصت نیست که تمام جریانات را ذکر کنیم و در این مورد خواننده عزیز را به کتاب «تاریخ اصلاحات کلیسا» به قلم دکتر جان الدر حواله می‌دهیم. از مشهورترین کسانی که در این نهضت بزرگ شرکت داشتند، و تکلیف کالوین وهوس می‌باشند و مخصوصاً باید از تیندال شجاع یاد کرد که به «جرم» ترجمه کتاب مقدس به زبان معمولی مردم، سوزانیده شد. در همین موقع بود که اختراع ماشین چاپ انقلابی در نشر کتاب مقدس ایجاد کرد. روش سابق یعنی نسخه برداری با دست هم کند بود و هم بسیار گران و این امر باعث می‌شد که قیمت کتاب مقدس به قدری گران باشد که کسی نتواند به آن دسترسی پیدا کند، ولی وقتی چاپ اختراع شد و کتاب مقدس ارزان در همه جا پخش گردید، اشخاص معمولی هم می‌توانستند برای خودشان کتاب مقدس تهیه کنند. پس می‌بینیم که فقط در حدود ۴۰۰ سال از «کشف مجدد» کتاب مقدس می‌گذرد، ولی در همین مدت هزاران میلیون نفر توسط پیغام آن با خدا آشتی و مصالحه کرده و در او آرامش یافته‌اند.

این توضیحات مفصل تاریخی لازم بود تا بتوانیم سؤالی را که مورد بحث ما است جواب بدهیم. از مطالب بالا می‌توان به این نتیجه رسید که اختلاف فاحشی که بین کلیسای کاتولیک رومی و گروه‌های پروتستان انجیلی وجود دارد نتیجه رفتاری است که در مقابل کتاب مقدس، به عنوان محک و راهنمای الهی دارد. ما قبلاً کوشش کردیم نشان دهیم که وقتی مردم از اطاعت کامل کتاب مقدس خودداری کردند، خطاها و بدعت‌های زیادی به وجود آمد. اگر یک نفر غیرمسیحی مایل باشد از حصول واقعی ایمان مسیحی اطلاع پیدا کند، لازم نیست تمام تعالیم کلیساهای مختلف را بررسی نماید، بلکه باید به سرچشمه تعالیم مسیحی یعنی خود کتاب مقدس مراجعه کند. حقیقت فوق از جمله زیر

که از ماده ششم اساسنامه کلیسای انگلستان نقل می‌گردد و مورد قبول تمام مسیحیان واقعی می‌باشد معلوم می‌شود: «کتاب مقدس شامل تمام چیزهایی است که برای نجات ضروری می‌باشد به طوری که هرچه در آن نوشته نباشد و یا نتوان به وسیله آن اثبات نمود، نمی‌تواند از اصول ایمان شمرده شود». مقصود ما در این جا فقط دفاع از مطالبی است که می‌توان با کتاب مقدس اثبات نمود نه طرفداری از مسیحیان و کلیسایی مخصوص و گروه‌های معینی از مسیحیان. امروز می‌توان کتاب مقدس را تقریباً به تمام زبان‌های زنده دنیا پیدا کرد و هیچ کس نمی‌تواند خود را یک حقجوی واقعی بداند مگر این که شخصاً به وسیله مطالعه کتاب مقدس، پیغام و اعتبار آن را مورد بررسی قرار دهد. اکنون به جایی رسیده‌ایم که باید سؤال دیگری را مطرح سازیم:

۲- انسان چگونه می‌تواند حقیقت واقعی را در کتاب مقدس پیدا کند؟

با توجه به این که ایمانداران به کتاب مقدس، دارای عقاید بسیار متفاوتی می‌باشند و هر کدام برای اثبات عقاید خود به کتاب مقدس استناد می‌نمایند، انسان چگونه می‌تواند حقیقت واقعی را در آن بیابد؟ این سؤال را می‌توان به طریق ذیل جواب داد: در ابتدا باید دانست که هیچ کسی نمی‌تواند ادعا کند که خودش «منحصر» مفسر صحیح کتاب مقدس است. یک نفر مسیحی که کتاب مقدس را مکاشفه الهی می‌داند باید اقرار کند که هیچ بشری قادر نیست به اعماق حکمت الهی پی ببرد. برای تأیید حقیقت فوق دو آیه ذکر می‌کنیم: «چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ماست تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم» (تثنیه ۲۹: ۲۹). «زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق‌های شما طریق‌های من نی زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد» (اشعیا ۵۵: ۸ و ۹). تمام کسانی که به خدا ایمان دارند بدون شک می‌دانند که خدا از انسان بزرگتر است و به همین دلیل هر کتاب الهی شامل نکات زیادی خواهد بود که از عقل ناقص بشری بسیار بالاتر است. هر کسی می‌خواهد پیغام واقعی کتاب مقدس را درک کند باید بعضی از اصول مطالعه را رعایت نماید. نظر به این که در مورد این موضوع کتاب‌های فراوانی نوشته شده، ما فقط به چند نکته اصلی اشاره می‌کنیم:

- **تنها شخصی که می‌تواند ادعا کند که تمام کتاب را می‌فهمد، نویسنده آن است.** شخصی که ایمان دارد کتاب مقدس از الهام خدای قادر مطلق است، باید از خدا درخواست کند که او را در مطالعه آن هدایت فرماید. اگر کسی کتاب مقدس را با تعصب بخواند، مثل این است که خدا را تحقیر می‌نماید و وقتی به این طریق خدا را تحقیر کند، خدا چگونه می‌تواند چنین خواننده‌ای را به سوی حقیقت هدایت فرماید؟ پیش از خواندن کتاب مقدس باید با صمیمیت دعا کرد و هدایت طلبید.

- **باید حاضر باشیم که هر حقیقتی را که خدا در موقع خواندن بر ما مکشوف می‌سازد اطاعت نماییم.** هیچ قولی وجود ندارد که خدا حاضر است کسانی را که مایل نیستند هدایت شوند، به زور رهبری کند! عیسی فرمود «اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره تعلیم خواهد دانست...» (یوحنا ۷: ۱۷). هر کسی که این اصول را رعایت نکند، ساده‌ترین تعلیمات کتاب مقدس را درک نخواهد کرد. مردم اسرار خود را به چه کسی می‌گویند، به دوستان یا دشمنان؟ عیسی فرمود «شما دوست من هستید اگر آن چه به شما حکم می‌کنم بجا آرید» (یوحنا ۱۵: ۱۴). کسانی که کتاب مقدس را فقط به این منظور می‌خوانند که در آن «تناقضاتی» پیدا کنند و از آنها بر ضد کتاب مقدس استفاده نمایند، در واقع جزو دشمنان محسوب می‌گردند و از لحاظ اخلاقی به هیچ وجه حق ندارند ادعا کنند که معنی تعلیمات کتاب مقدس را می‌فهمند. مسلمانان هم عقیده دارند که شخص بی‌دین نمی‌تواند قرآن را بفهمد یا تعلیم دهد. ما نیز می‌گوییم هیچ یک از دشمنان کتاب مقدس قادر نخواهند بود به حقایق روحانی پی ببرند زیرا کتاب مقدس به طور واضح اعلام می‌کند: «چشمان ایشان تار گردد تا نبینند» (مزمور ۶۹: ۲۳). خواننده عزیز آیا شما دشمن کتاب مقدس هستید یا یک حقجوی واقعی که در جستجوی حقیقت است؟

- **نباید تعالیم واضح کتاب مقدس را به این بهانه که تعالیم مبهمی در آن وجود دارد نادیده بگیریم.** برای درک تعالیم کتاب مقدس باید از خیالبافی خودداری کرد. در این مورد قاعده زیر کمک شایانی می‌کند «موضوعات مهم واضح است و هرچه واضح نیست اهمیت ندارد». برای این که بتوانیم بفهمیم که تعالیم کتاب مقدس درباره موضوع بخصوصی چیست، لازم است تمام مطالبی را که در این مورد در آن وجود دارد مطالعه کنیم. شاید در بعضی موارد لازم باشد صدها قسمت را به دقت مطالعه و نتایج را طبقه‌بندی نماییم. کتاب مقدس مکاشفه تکاملی خداست که

در مدتی بیش از یک هزار و پانصد سال عملی گردیده و به همین دلیل قسمت‌های اولیه آن به عنوان پایه‌ای است که بعداً تعلیمات کامل‌تر به زبان ساده‌تری بر روی آنها بنا شده‌اند. مثلاً مهندسی که نقشه ساختمان ده طبقه‌ای را کشیده است، در موقع ساختن باید پایه بنا را طوری محکم کند که تاب تحمل تمام فشار ساختمان کامل را داشته باشد. فاصله بین اطاق‌ها باید تعیین شود و راه پله‌ها نیز مشخص گردد. از اول باید در فکر لوله‌کشی و سیم‌کشی بود. وقتی تمام این نقشه‌ها کشیده شد فقط در آن موقع است که می‌توان ساختمان را شروع کرد. به همین طریق وقتی تمام نقشه کتاب مقدس مورد مطالعه قرار گرفت فقط در آن موقع است که می‌توان تعالیم را به طور صحیح خلاصه کرد.

مثلاً وقتی می‌خواهیم موضوع «گناه» را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در این مورد صدها آیه وجود دارد که قسمتی از آن به عنوان تعلیم مستقیم و قسمتی دیگر به عنوان مثال از زندگی کسانی که گناه در زندگانی‌شان تأثیر داشته ذکر گردیده است. خوشبختانه امروزه این کار برای مطالعه‌کنندگان کتاب مقدس بسیار آسان شده، زیرا دانشمندان مسیحی بعد از صدها سال زحمت توانسته‌اند تعلیمات کتاب مقدس را به بهترین نحوی طبقه‌بندی کنند به طوری که هیچ کس نمی‌تواند مانند «قرون تاریک» بهانه‌ای برای عدم اطلاع پیدا کند. حالا بهتر است از این اصل برای مطالعه درباره موضوع «گناه» استفاده کنیم. قبلاً گفتیم که حقایق مهم واضح است تعالیم واضح کتاب مقدس درباره گناه چیست؟ آیات زیر موضوع را روشن می‌سازد:

الف - «جميع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود» (اشعیا ۵۳: ۶).

ب - «نیکوکاری نیست، یکی هم نی» (مزمور ۱۴: ۳).

ج - «زیرا که هیچ تفاوتی نیست زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومان ۳: ۲۲ و ۲۳).

معنی واضح و ساده و روشن آیات فوق این است که تمام مردم گناهکار هستند. بنابراین آیات دیگری وجود دارد که مربوط به «مردان مقدس» و «مردان عادل» و اصطلاحاتی نظیر اینهاست. آیا این اصطلاحات با حقایقی که درباره گناه ذکر گردید تناقض دارد؟ وقتی موضوع را بدون تعصب بررسی کنیم خواهیم دید که تناقضی وجود ندارد وقتی متن کلام خدا را مورد دقت قرار می‌دهیم متوجه خواهیم شد که چرا بعضی از مردم، مقدس و عادل و درستکار خوانده شده‌اند. وقتی مردم گناهکار، عادل اعلام می‌شوند که راه نجات را که در کتاب مقدس مکتشف گردیده قبول کنند. در واقع علت وجود کتاب مقدس همین است: این کتاب وسایلی را اعلام می‌کند که خدای مقدس و پر محبت برای نجات مردم از گناه و عادل شدن آنها به کار می‌برد. طبق این اصول شرح حال کسانی را که مقدس و عادل شمرده شده‌اند بررسی می‌کنیم و از خودمان این سؤالات را می‌پرسیم: «در چه موقعی عادل اعلام گردید؟ پیش از قبول نجات عادل شمرده شد یا بعد از آن؟» متوجه می‌شویم که عادل شمرده شده بدون استثنا وقتی انجام می‌گردد که گناهکار در اثر ایمان و اطاعت مورد بخشش خدا قرار گیرد. بدین طریق وقتی به طرز صحیح موضوع را بررسی کنیم، خواهیم فهمید که کوچکترین تناقضی در مورد گناه در کتاب مقدس وجود ندارد.

• هر آیه‌ای را باید در جای خود خواند.

این حقیقت به بهترین طرز به وسیله مایلز کاوردیل، که در سال ۱۵۳۵ میلادی برای اولین بار کتاب مقدس را از یونانی و عبرانی به انگلیسی ترجمه کرد، تشریح گردیده است. ترجمه تمام کتاب مقدس به زبان معمولی مردم به قدری تازگی داشت که لازم بود کاوردیل با حکمت مخصوصی قواعد مطالعه آن را شرح دهد. «برای این که کتاب مقدس را بهتر درک کنید، نه فقط به نوشته‌ها و مطالب آن توجه فرمایید، بلکه دقت کنید که در مورد چه کسی و به چه کسی و با چه کلماتی و در چه زمانی و در کجا و به چه مقصودی و در چه شرایطی نوشته شده و قبل و بعد از آن چه واقع شده است.» برای اجرای قواعد فوق باید در موقع مطالعه هر قسمتی از کتاب مقدس از خود سؤال کنیم: «آیا این موضوع به یهودیان گفته شده یا به بت‌پرستان یا به مسیحیان، به ایمانداران یا به بی‌ایمانان، به انسان گفته شده یا فرشتگان و یا دیوها؟ آیا به عنوان مثل ذکر گردیده و جواب سؤال بوده و یا برای توضیح مطلب به کار رفته است؟» نتیجه رعایت نکردن اصول فوق الذکر این است که مردم هر عقیده‌ای را که مایل باشند می‌توانند به وسیله کتاب مقدس ثابت کنند و به این طریق باعث تاریکی و بی‌ایمانی و محکومیت نهایی خودشان گردند.

• کتاب مقدس، خودش خود را توضیح می‌دهد و برای پی بردن به تعالیم آن، احتیاج به چیز دیگری نیست. مسیحیان حق دارند که نسبت به هر نوع تلاشی برای «مکاشفه‌های جدید» مشکوک باشند. بیشتر بدعت‌ها در اثر این بوده که علاوه بر کتاب مقدس منبع دیگری نیز مورد قبول واقع شده است. مثلاً: الف - ادونتیستهای روز هفتم علاوه

بر کتاب مقدس، «آثار الهام شده» خانم وایت «نبیه» خود را هم تعلیم می‌دهند.
ب - شاهدان یهوه علاوه بر کتاب مقدس، آثار جاج ریتزفورد را هم تعلیم می‌دهند.
ج - کلیسای کاتولیک رومی علاوه بر کتاب مقدس سنت‌های کلیسایی و فرمان‌های پاپ را معتبر می‌دانند.

با توجه به دلایل فوق است که مسیحیان عقیده دارند که هیچ کتاب دیگری نباید به کتاب مقدس اضافه شود و یا جانشین آن گردد، زیرا کتاب مقدس مکاشفه کامل الهی است و احتیاجی به تکمیل ندارد.

۳- آیا عیسی فقط پیغمبر یهودیان بود؟

چرا مسیحیان به تمام ملل بشارت می‌دهند؟ عده‌ای می‌گویند که مسیحیت مخصوص قوم یهود است و برای اثبات عقیده خود آیات متعددی از عهد جدید نقل می‌کنند که مهم‌ترین آنها متی ۱۰: ۵ و ۶ است: «از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید بلکه نزد گوسفندان گمشده اسرائیل بروید.» ولی باید توجه داشت که آیات فراوان دیگری هست که دستور می‌دهد مسیحیان باید انجیل (مژده و خبر خوش) را به تمام مردم بشارت دهند. در همین جاست که پیروان عقیده فوق دچار اشکال می‌گردند و مجبور هستند که آیات زیادی را که دستور می‌دهد مسیحیان به تمام ملل بشارت بدهند، انکار کنند. بدین طریق تمام آیاتی را که نشان می‌دهد مسیح فقط برای یهودیان آمد قبول دارند، ولی آن آیاتی را که با عقیده آنها مخالف است رد می‌کنند! آیا این کار عاقلانه و منطقی است؟ جواب صحیح مسأله به شرح زیر است: کتاب مقدس به طور واضح نشان می‌دهد که مقصود مسیح این نبود که پیشوای محبوب یهودیان باشد. او آمد تا به وسیله فدا کردن جان خود در راه گناهکاران، نجات‌دهنده جهان گردد. تا وقتی مسیح جان خود را فدا نکرده بود، برای غیریهودیان مژده‌ای وجود نداشت مگر می‌بینیم که وقتی مسیح مریضان را شفا می‌داد، دستور می‌فرمود که به دیگران نگویند. او بر خلاف سایر پیشوایان، سعی می‌کرد از تبلیغ خودداری کند. به نظر او جماعت‌های انبوه مانع می‌شدند که او به طرف صلیب برود و در آنجا به وسیله مرگ و قیام خود راه نجات الهی را برای دنیای گمراه باز کند، ولی بعد از این که با کمال پیروزی بر مرگ غلبه یافت و قیام فرمود، پیغام جدیدی آورد، پیغامی که نه فقط برای یهودیان بود، بلکه به تمام جهان تعلق داشت. این مطالبی که ذکر گردید فقط «فقط تئوری مسیحی» نیست، بلکه نتیجه تعلیمات تمام کتاب مقدس همین است زیرا:

الف - عهد عتیق پیشگویی می‌کند: «تو را نور امت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود» (اشعیا ۴۹: ۶). آیاتی نظیر آیه فوق در عهد عتیق فراوان است. مدت‌ها قبل خدا به ابراهیم وعده فرمود که فرزندان او باعث برکت تمام جهان خواهند بود.

ب - در عهد جدید دستور صریح عیسی مسیح در آیات زیر یافت می‌شود: متی ۲۸: ۱۸ - ۲۰، مرقس ۱۶: ۱۵، لوقا ۲۴: ۴۷، یوحنا ۲۰: ۲۱، اعمال رسولان ۱: ۸ (با یوحنا ۳: ۱۶ و غیره مقایسه فرمایید).

ج - در فصل هشتم و نهم اعمال رسولان، مسیحی شدن سه نفر ذکر گردیده و هر بار خدا در آن حالت دخالت داشته است:

اولا، سولس طرسوسی که یهودی بود (از نسل سام)
ثانیا، خواجه سرای حبشی که افریقایی بود (از نسل حام)
ثالثا، کرنیلیوس که ایتالیایی بود (از نسل یافث)

به این طریق ملاحظه می‌فرمایید که در همان ابتدا مطابق نقشه الهی، انجیل به هر شعبه نژاد انسانی یعنی آسیایی، افریقایی و اروپایی موعظه شد. در پایان رویایی که یوحنا رسول دید، می‌خوانیم که انبوه کثیری از گناهکاران نجات یافته در آسمان با «سرودی جدید» مسیح را تمجید کرده می‌گویند «مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی» (مکاشفه ۵: ۹) چه کلامی می‌تواند واضح‌تر از کلام خود عیسی مسیح باشد که فرمود این دوره وقتی به پایان خواهد رسید که انجیل به تمام ملل موعظه شده باشد؟ (مرقس ۱۳: ۱۰). گمان می‌کنیم همین دلایل که به طور مختصر ذکر گردید روشن می‌سازد که مطابق دستور صریح مسیح، مسیحیان باید با جد و جهد انجیل را به تمام مردم بشارت دهند.

ضمیمه الف - فرضیه منسوخ شدن کتاب مقدس

برای بررسی در مورد این که آیا کتاب دیگری کتاب مقدس را منسوخ کرده است یا نه باید دلایل را با دقت کامل مطالعه کنیم. پیروان فرضیه منسوخ شدن کتاب مقدس غالباً تأکید می‌نمایند که هر پیغمبری از طرف خدا پیغامی آورده که متناسب با زمان و مکان خودش بوده و کتاب‌های موسی به وسیله پیغمبران بعدی منسوخ گردیده و به همین ترتیب عهد جدید تمام کتاب‌های پیغمبران قبل را منسوخ نموده و کتابی که بعد از عهد جدید آمده عهد جدید را منسوخ کرده است. اگر این فرضیه صحت داشته باشد باید حتماً بتوانیم در کتاب مقدس دلایلی برای اثبات آن پیدا کنیم، ولی به هیچ وجه چنین دلیلی وجود ندارد. در کتاب مقدس هرگز ذکر نشده که به وسیله فرمان خدا یا دستور مسیح و رسولانش قسمتی از آن منسوخ گردیده است. در این مورد به جای اینکه از فرضیات پیروی نماییم بهتر است به حقایق توجه کنیم. در میان پیغمبران و مقدسین فراوانی که خدا توسط آنها با بشر سخن گفته است، عده‌ای مکاشفه‌های جدیدی از طرف خدا برای انسان آورده‌اند. این پیغام‌ها و مکاشفات از چه حیث با هم تناقض دارند و از چه جهاتی هماهنگ می‌باشند؟

مطابق معمول، کتاب مقدس را به چند قسمت عمده تقسیم می‌نمایند مانند: کتاب‌های موسی (تورات)، مزامیر، کتب انبیا و عهد جدید (انجیل). این قسمت‌ها با یکدیگر متناقض نیستند، بلکه با هم مکاشفه کاملی را به وجود می‌آورند درست مانند قطعات پرتقال که یک پرتقال کامل را تشکیل می‌دهند. این موضوع وقتی روشن خواهد شد که ما عهد‌ها و پیام‌های مختلفی را که در ابتدای دوره‌های مهم کتاب مقدس بین خدا و مردم به وجود آمد مورد مطالعه قرار دهیم:

۱- **حضرت آدم:** آدم بوسیله خدا خلق گردید و در محل عالی و کاملی قرار داده شده. وقتی هنوز به گناه آلوده نشده بود، از مصاحبت کامل با خدا لذت می‌برد. در این محیط بسیار عالی، خدا از او فقط دو چیز می‌خواست:

- زمین را کشت و زرع نماید و بر سایر موجودات فرمانروایی کند (یعنی از طرف خدا جهان را اداره کند)، (به پیدایش ۱: ۲۸ رجوع شود).

- از نباتات و میوه درختان خود را سیر کند (پیدایش ۱: ۲۰).

وقتی گناه داخل شد، آدم از حالت بی‌گناهی و کمال بیرون آمد در نتیجه خدا برای اداره مردم روی زمین شرایط تازه‌ای اعلام فرمود:

- در اثر گناه، غم و غصه و درد و رنج و مرگ شروع شد (پیدایش ۳: ۱۶ - ۱۹).

- انسان از حضور خدای مقدس اخراج گردید (پیدایش ۳: ۲۳ و ۲۴).

- قربانی کردن یگانه وسیله نزدیکی به خدا شمرده شد. اولین دلیلی که موضوع فوق را ثابت می‌کند این است که بعد از سقوط آدم و حوا، هر دو متوجه شدند که عریان هستند و این اشاره‌ای است یوضع پر گناه روحانی آنها. خدا برای پوشانیدن آنها از پوست حیوانات استفاده کرد. واضح است که این حیوانات اول کشته شدند و بدین طریق برای پوشانیدن انسان لازم بود یک حیات فدا گردد، البته اقرار می‌کنیم که این مثل به تنهایی نمی‌تواند دلیل قانع کننده‌ای برای اثبات موضوع باشد، ولی وقتی به فصل چهارم پیدایش رجوع می‌کنیم موضوع کاملاً روشن می‌گردد، زیرا در آنجا هابیل گوسفندی برای قربانی به خدا تقدیم کرد و مطابق کلام خدا «خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت.» در ضمیمه ب درباره این موضوع به طور مفصل‌تری بحث خواهم کرد.

- بالاخره خدا برای اولین بار به حضرت آدم وعده فرمود که نجات‌دهنده‌ای ظهور خواهد کرد. البته این وعده در

ابتدا خیلی خلاصه بود ولی به تدریج مفصل تر شد. وعده این بود که «نسل زن» بالاخره بر غلبه خواهد کرد و البته مقصود از مار همان شیطان است (پیدایش ۳: ۱۴ و ۱۵).

۲- حضرت نوح: چون تمام مردم گرفتار شرارت و در گناه غرق شده بودند، همه غیر از نوح و خانواده‌اش، به وسیله طوفان نابود گشتند. بعد از طوفان نوح، خدا عهد تازه‌ای با او استوار کرد، ولی این عهد هیچ یک از مطالبی را که بر حضرت آدم مکشوف شده بود منسوخ و باطل و بی‌فایده نساخت، بلکه دارای شرایط جدید زیر بود:

- خدا دیگر در آینده مردم را به یکبار به وسیله طوفان نابود نخواهد ساخت. (پیدایش ۹: ۱۱).
- انسان اجازه پیدا کرد که تمام حیوانات را بدون استثناً برای خوراک استفاده کند (پیدایش ۹: ۳).
- انسان حق نداشت خون بخورد (پیدایش ۹: ۴).
- انسان اجازه پیدا کرد که در صورت لزوم مجرمین را بکشد (اعدام) (به پیدایش ۹: ۶ رجوع شود).
- قربانی کردن برای نزدیک شدن به خدا لازم بود (پیدایش ۸: ۲۰).
- خدا به طور وضوح فرمود که این عهد عهدی ابدی و جاودانی خواهد بود؛ یعنی در تمام دوره‌ای که بشر وجود دارد و لازم الاجراست (۹: ۱۲ - ۱۷).

۳- حضرت ابراهیم: حضرت ابراهیم هم که «پدر ایمانداران» خوانده شده از خدا مکاشفه‌ای دریافت کرد. خدا وعده بزرگی به او داد و فرمود که تمام جهان به وسیله فرزندان او برکت خواهند یافت.

- اطاعت خدا، یگانه شرط برکت بود (پیدایش ۱۲: ۱ - ۳).
- ختنه نشانه این اطاعت بود (پیدایش ۱۷: ۱۱).
- سرزمین فلسطین به عنوان مالکیت ابدی به بازماندگان او داده شد به شرطی که مطیع باشند (پیدایش ۱۷: ۱، ۹، ۱۴).
- اسماعیل ملتی بزرگ به وجود خواهد آورد (پیدایش ۱۷: ۲۰).
- جهان به وسیله اسحق برکت خواهد یافت نه اسماعیل (پیدایش ۱۷: ۱۹ - ۲۱).
- انسان باید به وسیله قربانی به خدا نزدیک شود (پیدایش ۱۲: ۷، ۱۵: ۹، ۲۲: ۸ و ۱۳).
- این عهد عهدی جاودانی بود (پیدایش ۱۷: ۸ و ۱۹).

هرچند این عهد ابدی بود، ولی با ابراهیم استوار شد نه با تمام نژاد بشری. بنابر این فرزندان ابراهیم در اثر اطاعت باعث برکت جهان می‌گشتند (پیدایش ۱۲: ۳ و ۲۲: ۱۸).

۴- حضرت موسی: در زمان موسی فرزندان ابراهیم از طریق اسحق تبدیل به ملتی شده بودند. عهدی که خدا توسط موسی با قوم اسرائیل منعقد فرمود بسیار جامع و شامل نکات زیر بود:

- ده فرمان - (خروج ۲۰: ۱ - ۲۶). این قوانین برای اداره زندگی اخلاقی بود.
- دادرسی - (خروج ۲۰: ۱ تا ۲۴: ۱۱). این قوانین برای اداره زندگی اجتماعی بود.
- دستورات و مراسم مذهبی - (خروج ۲۴: ۱۲ تا ۳۱: ۱۸). این قوانین برای اداره زندگی مذهبی بود.
- قربانی‌ها - (لاویان فصل اول تا فصل هشتم). تعالیم مربوط به قربانی اکنون مفصل گردیده و می‌توان فهمید که برای نزدیکی به خدا و عبادت حقیقی بسیار ضروری است.
- کاهنان - (خروج ۲۸: ۱ تا ۲۹: ۹). طبق شرایط این عهد، فقط فرزندان هارون (برادر موسی) اجازه داشتند از طرف مردم برای خدا قربانی بگذارند.
- وعده آمدن نجات‌دهنده دوباره تکرار شد - (تثنیه ۱۸: ۱۵). در عهد جدید کاملاً واضح گردیده که قربانی‌ها «تصویری» از مسیح نجات‌دهنده می‌باشد.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشیم این است که کتاب مقدس هیچگاه نمی‌گوید که عهدی که توسط موسی برای قوم اسرائیل برقرار شد برای غیر یهودیان هم اجباری است. علت این امر را بعداً شرح خواهیم داد.

۵- حضرت داوود: حضرت داوود که از طرف خدا به عنوان پادشاه اسرائیل انتخاب گردید، از تمام عهدهای سابق اطلاع داشت و چون شخصا بسیار خدا پرست و کاملاً به خدا تسلیم شده بود، وعده آمدن نجات‌دهنده موعود را به طور واضح‌تری می‌فهمید و این موضوع از بسیاری از مرامیز او روشن می‌گردد:

- مزمور دوم درباره پیروزی مسیح.
 - مزمور شانزدهم درباره قیام مسیح.
 - مزمور بیست و دوم درباره رنج‌های مسیح.
- به علاوه خدا به داوود وعده فرمود که فرزندان او دارای تخت جاودانی خواهند بود (دوم سموئیل ۷: ۱۶).

حال اجازه بفرمایید نکات مهم این پنج عهد را خلاصه کنیم:

- در تمام موارد مشاهده می‌کنیم که قربانی کردن به وسیله مردان خدا تعلیم داده شده و عملی گشته است.
- در تمام دوره‌ها وعده آمدن نجات‌دهنده تکرار گشته و به ترتیب گفته شده است که «از نسل زن» (حوا) و بعد «از نسل ابراهیم» و سپس از خانواده سلطنتی داوود خواهد بود بعد از آن پیغمبرانی مانند اشعیا تعلیم بسیار روشنی درباره نجات‌دهنده موعود بیان کردند و حتی زمان و مکان ظهور و زاییده شدن او را از دختر باکره و رنج‌ها و مردان او و زنده شدن و سلطنت ابدی او را پیشگویی نمودند.

عهد عتیق با همین وعده‌ها خاتمه میابد و می‌توان آن را کتاب وعده‌های الهی محسوب کرد. عهد جدید عملی شدن این وعده‌ها را مژده می‌دهد. به طور خلاصه باید به نکات زیر توجه کنیم:

- به عنوان انجام وعده خدا به حوا، عیسی از دختری باکره متولد شد و واقعا از «نسل زن» بود.
- به عنوان انجام دستورات مربوط به قربانی‌ها، عیسی چون قربانی کامل جان خود را فدا ساخت (به ضمیمه ب رجوع شود).
- به عنوان انجام وعده خدا به حضرت داوود، عیسی زنده شد و بدین طریق یگانه شخص واجد شرایط از نسل داوود بود که می‌تواند بر تخت ابدی جلوس فرماید.

اگر عهد جدید را به دقت مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که حتی یک کلمه وجود ندارد که نشان دهد قسمتی از عهد عتیق نقض و یا باطل و منسوخ گردیده است. تنها چیزی که در عهد جدید ذکر شده این است که عهد عتیق مکاشفه نهایی نبوده زیرا در بسیاری از پیشگویی‌ها اشاره به عهدی جدید شده است (اشعیا ۶۱: ۸، ارمیا ۳۱: ۳۱، ۳۲: ۴۰). این آیات عهد عتیق نشان می‌دهند که آن عهد جدید، عهد جاودانی خواهد بود و با انجام و تکمیل و تشریح عهدهای جاودانی قبلی، جانشین همه قرار خواهد گردید. به عبارت دیگر، عهدهای قبلی، که جاودانی خوانده شده‌اند، مانند غنچه ناشکفته‌ای بودند که خواص گل کامل را در خود دارد و این گل کامل عبارت است از مکاشفه نهایی و کامل خدا. این عهد جدید دیگر قابل منسوخ شدن و تغییر و بطلان نیست، زیرا بینانگذار آن همانا عیسی مسیح پادشاه ابدی است که «دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است» (عبرانیان ۱۳: ۸).

اکنون سؤالی را که در مورد عهد و شریعت موسی بدون جواب گذاشتیم مطرح می‌سازیم. گفتیم که کتاب مقدس هیچگاه شریعت موسی را عهدی جاودانی نمی‌خواند. علت چیست؟ عهد جدید با کمال وضوح شرح می‌دهد که شریعت چیزی موقتی و مقدماتی بوده که قوم اسرائیل را برای آمدن نجات‌دهنده آماده کرد. تمام قوانین و قربانی‌های آن نشانه‌ای بود از زندگی و اعمال نجات‌دهنده موعود. عیسی صریحاً فرمود «نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم» (متی ۵: ۱۷). برای این که در این مورد دلایل ما محکم‌تر شود باید ببینیم کتاب مقدس در مورد خودش چه می‌گوید. اشعیا یکی از بزرگترین پیغمبرانی بود که در اواخر عهد عتیق زندگی می‌کرد به وسیله پیغامی که خدا توسط اشعیا برای مردم یهودا و اسرائیل فرستاد، آنها را از پیشوایان کاذبی که تعلیم می‌دادند می‌توان به وسیله غیبت‌گویی و مشورت با ارواح راهنمایی پیدا کرد بر حذر می‌دارد و می‌گوید «به شریعت و شهادت توجه نمایید و اگر موافق این کلام سخن نگویند پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود» (اشعیا ۸: ۲۰). «شریعت و شهادت» نام دیگری برای کتاب‌های موسی بود. وقتی اشعیا کلام خدا را در مورد پیشوایان کاذب اعلام می‌دارد، می‌گوید که اگر کسی تعلیمی مخالف کتاب‌های موسی بدهد معلوم می‌شود که از حیث روحانی در تاریکی است.

صدها سال بعد وقتی یهودیان بی‌ایمان با فرمایشات مسیح مخالفت می‌کردند او به آنها فرمود «کتب را تفتیش کنید...

و آنهاست که به من شهادت می‌دهد» (یوحنا ۵: ۳۸). به عبارت دیگر عیسی برای اثبات ادعاهای خود آنها را به عهد عتیق که دارای اعتبار تغییر ناپذیر است حواله می‌دهد. بعد از زنده شدن، عیسی در راه عموآس به دو نفر از شاگردان خود ظاهر شد و چون آنها را برای از دست دادن استادشان ناراحت و غمگین دید، فرمود «ای بی‌فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آن چه انبیا گفته‌اند پس از موسی و سایر انبیا (یعنی تمام عهد عتیق) شروع کرده که اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود» (لوقا ۲۴: ۲۵ و ۲۷). در هر موردی به نوشته‌های معتبر عهد عتیق اشاره می‌شد. آیا دلیلی وجود دارد که بعد از آمدن مسیح، عهد عتیق منسوخ گردیده است؟ پطرس رسول بعداً می‌فرماید که «کلام انبیا (یعنی عهد عتیق) را محکم‌تر داریم» و آن را پایه ایمان مسیحیان می‌شمارد. علاوه بر آیه فوق، در عهد جدید صدها اشاره به عهد عتیق وجود دارد که آن را مرجع معتبر می‌داند و به این طریق ثابت می‌شود که کتاب مقدس کتابی است واحد و مکاشفه کامل خدا می‌باشد.

به همین دلیل است که مسیحیان کتاب مقدس را کلام تغییرناپذیر الهی و مکاشفه تکاملی اراده خدا می‌دانند. از اول تا آخر شامل وعده‌هایی درباره نجات‌دهنده و ملکوت ابدی الهی و انجام آنهاست. هیچ اشاره‌ای دیده نمی‌شود که نشان دهد قسمتی از آن به وسیله مکاشفه بعدی باطل و منسوخ خواهد گردید. برعکس برای کسانی که کوشش خواهند کرد مکاشفه دیگری به وجود آورند اظهارها و مجازات‌های سختی ذکر گردیده است. مسیح در مورد «مسیحیان کاذب» فرمود «زنهار، کسی شما را گمراه نکند از آن رو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.» و در جای دیگری می‌فرماید «آنگاه اگر کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا و یا در آنجاست باور نکنید، زیرا که مسیحیان کاذب و انبیای کذب ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود...» (متی ۲۴: ۴، ۵: ۲۳ و ۲۴). علاوه بر آیات فوق، پولس رسول نیز می‌فرماید: «بلکه هرگاه ما یا فرشته‌ای از آسمان انجیلی غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم، به شما رساند اناتیم باد» (غلاطیان ۱: ۸).

با توجه به این که تعالیم کتاب مقدس در این مورد آنقدر روشن است، هیچ مسیحی نمی‌تواند فرضیه منسوخ شدن کتاب مقدس را قبول نموده و مکاشفه جدیدی را بپذیرد مگر این که این مکاشفه جدید کاملاً با تعالیم کتاب مقدس مطابقت داشته باشد. البته می‌دانیم که چنین مکاشفه یا کتابی وجود ندارد. یکی از بزرگترین مشکلاتی که برای عده زیادی پیش آمده این است که اگر عهد جدید عهد عتیق را منسوخ نکرده پس چرا مسیحیان روز سبت را شنبه را نگاه نمی‌دارند؟ ساده‌ترین جوابی که می‌توان به سؤال فوق داد این است که هر چند از ده فرمان نه فرمان آن به طریق مختلف در عهد جدید تکرار شده، ولی هیچگاه گفته نشده که مسیحیان هم باید اجباراً روز سبت را نگاه دارند. البته چون مسیح و شاگردانش در جامعه‌ای یهودی زندگی می‌کردند، روز سبت را نگاه می‌داشتند، ولی نه به این دلیل که جزو سنن قوم یهود بود، بلکه به این جهت که فرمان چهارم خداست. یهودیان از این که مسیح به رسوم تاریخی قوم یهود در مورد روز سبت اهمیت نمی‌داد بسیار ناراحت بودند.

همچنین بعد از مرگ و قیام مسیح، می‌بینیم که رسولان در روزهای شنبه در کنیسه‌ها موعظه می‌کردند، ولی علت این امر این بود که در این روز مردم در کنیسه‌ها جمع می‌شدند و فرصت خوبی برای موعظه وجود داشت پس این دلیل نمی‌شود که رسولان روز سبت را نگاه می‌داشتند و شکستن آن را کاری شریرانه می‌دانستند! حقیقت این است که عهد جدید نگاهداشتن روز مخصوص و جشن‌های معینی را دستور نداده است. جشن‌هایی که مسیحیان دارند از عهد جدید گرفته نشده بلکه از سنن کلیسایی است، ولی هر چند حکمی برای نگاهداشتن روز به خصوصی وجود ندارد بنابراین مسلم است که مسیحیان اولیه برای عبادت و پرستش خداوند در اولی روز هفته یعنی یکشنبه به دور هم جمع می‌شدند حتماً باید دلیلی وجود داشته باشد که رسولان یهودی نژاد حاضر باشند به جای روز شنبه در روز اول هفته یعنی یکشنبه عبادت کنند! برای این موضوع دلایل محکمی وجود دارد که به نظر مسیحیان لازم به اجراست:

- عیسی در اولین روز هفته یعنی روز یکشنبه بر مرگ پیروز شد (مرقس ۱۶: ۱ و ۲). در روز سبت عیسی در قبر بود و پیروان او با یاس و ناامیدی سوگواری می‌کردند، ولی در اولین روز هفته، که آغاز دوره جدیدی بود، او زنده شد و پیروزی خود را بر مرگ و گناه و شیطان ثابت فرمود. بدین طریق اولین روز هفته یادگار پیروزی درخشانی بود!

- روح القدس در روز اول هفته عطا گردید (اعمال رسولان ۲: ۱) روز پنطیکاست اولین روز هفته هشتم بعد از قیام

مسیح بود. روح القدس را خدا عطا فرمود و به این دلیل این روز را انتخاب کرد تا ثابت نماید که دوره و عهد جدید بر پایه قیام پیروزمندانه مسیح قرار دارد.

- طرز عمل رسولان ثابت می‌کند که نظر خدا هم همین بوده است. عادت آنها این بود که در روز یکشنبه برای عبادت و تعلیم و موعظه جمع شوند (اعمال رسولان ۲۰: ۷، اول قرنتیان ۱۶: ۲).

- به وسیله مقایسه و مقابله، فرمایشات مسیح و نوشته‌های رسولان نشان می‌دهد که شریعت عهد عتیق مقدماتی و ظاهری بود (هرچند دارای ارزش روحانی فراوانی است) و نشانه‌ای بود از تعلیمات روحانی و باطنی مسیح. روز سبت عبارت بود از روز استراحت و یادگاری از حوادث گذشته. کتاب مقدس می‌گوید که خدا بعد شش روز آفرینش در روز هفتم استراحت فرمود (روز سبت یعنی روز استراحت). چرا؟ مگر خدا خسته شده بود؟ البته خیر! خدای قادر مطلق هیچگاه خسته نمی‌شود (اشعیا ۴: ۲۸).

خدا استراحت فرمود زیرا کار آفرینش را به اتمام رسانیده بود. بنابراین سبت نشانه‌ای است از کاری که کاملاً تمام شده است. در مقام مقایسه باید گفت که عهد جدید یک «کار» مهم دیگر خدا را بیان می‌کند که عبارت است از نجات بشر یا «خلقت جدید» دیدیم که کار خلقت جهان در شش روز به پایان رسید و روز هفتم نشانه استراحت و آرامی بود. کار نجات بشر به وسیله قیام مسیح در روز اول هفته به انجام رسید. در عهد عتیق در عبادتگاه یهودیان محلی برای نشستن کاهنان وجود نداشت، زیرا هنوز کار به پایان نرسیده بود! چون گناه هنوز بخشیده نشده بود، آرامی روحانی نمی‌توانست وجود داشته باشد، ولی می‌خوانیم که وقتی مسیح از مرگ برخاست، به آسمان صعود فرمود و در بهترین مکان «نشست». به همین دلیل نوشته شده «ما که ایمان آوردیم. به آرامی داخل می‌شویم».

- در عهد عتیق نه فقط دستور صریح برای نگاهداری روز سبت وجود دارد، بلکه تهدیدات و مجازات‌های سختی برای کسانی که از نگاهداری آن خودداری می‌کردند ذکر گردیده است (اشعیا ۱: ۱۳، ارمیا ۱۷: ۲۲، عاموس ۸: ۵ و غیره)، ولی بر عکس عهد جدید تنها آیه‌ای که در این مورد وجود دارد این است که «پس کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، زیرا که این‌ها سایه چیزهای آینده است لیکن بدن از آن مسیح است» (کولسیان ۲: ۱۶ و ۱۷).

در خاتمه باید اضافه کرد که هرچند ما «زیر شریعت نیستیم، بلکه زیر فیض» بنابراین نمی‌توانیم هرچه دلمان می‌خواهد انجام دهیم! مسیحی واقعی اراده خدا را انجام می‌دهد، زیرا مسیح را دوست دارد نه به این دلیل که مجبور است احکام شریعت را بجا آورد. قانون محبت بهترین قانون بشری است. یک کودک ده ساله باید دستورات پدر خود را اجرا کند. یک شخص بالغ احتیاجی به این کار ندارد، بنابراین وقتی محبت و احترام واقعی وجود داشته باشد، فرزند بالغ از اجرای دستورات پدر در خود شادی و لذت حس می‌کند. بدین طریق «شریعت» موقتی و مقدماتی است در حالی که در اثر محبت، کامل و همیشگی می‌باشد.

ضمیمه ب - معنی قربانی در عهد عتیق

در عهد عتیق تعلیمات زیادی درباره قربانی وجود دارد. پس چرا مسیحیان قربانی نمی‌کنند؟ این پرسش بسیار به جا و مهم است. وقتی خدا، آدم و حوا را در باغ عدن قرار داد، آنها مشارکت دوستی صمیمانه‌ای با خدا داشتند، ولی در یک روز اسفناک این دوستی و صمیمیت کامل در اثر گناه از بین رفت. خدای قدوس نمی‌تواند با انسان گناهکار رابطه‌ای داشته باشد، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟» (دوم قرنتیان ۶: ۱۴). گناه باعث جدایی خدا و انسان می‌گردد. نه فقط رابطه صمیمی انسان با خدا تیره گردید، بلکه فرمان محکومیت بشر صادر شد: «هر آینه خواهید مرد». کلام خدا می‌فرماید «هرکسی که گناه ورزد، او خواهد مرد» (حزقیال ۱۸: ۴). با توجه به آیه فوق و آیات زیاد دیگر متوجه می‌شویم که نتیجه گناه مرگ است. در این جا باید موضوعی را روشن سازیم. در کتاب مقدس معنی مرگ عبارت است از جدایی نه نابودی. در عالم روحانی گناه عبارت است از جدایی انسان از خدا. به این طریق درست همان طوری که خدا فرموده بود، در همان لحظه‌ای که آدم و حوا گناه کردند، از حیث روحانی مردند (یعنی از خدا جدا شدند) هرچند جسماً به زندگی خود ادامه می‌دادند. آنها در گناه

مردند و در خدای مقدس جدا ماندند (رومیان ۶: ۲۳، افسسیان ۲: ۱ - ۸، رومیان ۵: ۱۲ - ۲۱، اول تیموتاؤس ۵: ۶) بنابراین خدا هنوز هم انسان را دوست می‌داشت، زیرا در تمام جهان موجود دیگری وجود نداشت که بتواند خدا را عبادت و محبت و اطاعت نماید.

در اثر محبت بی‌حد خود، خدا راه نزدیکی به خودش را که در اثر گناه بسته شده بود، برای بشر مکشوف ساخت. خدا قربانی را مقرر فرمود، ولی عده زیادی معنی واقعی قربانی را درک نکردند. معنی قربانی برای اولین بار در شرح حال دو پسر آدم و حوا یعنی قائن و هابیل بیان شده است. آنها که اکنون به مرحله رشد رسیده بودند خواستند خدا را عبادت کنند. قائن بسیاری از محصولات زمین را آورد، ولی هابیل گوسفندی برای قربانی هدیه کرد. اینها هر دو به خدای واحد حقیقی ایمان داشتند و هر دو برای عبادت او آمدند، ولی نوشته شده که خدا هدیه قائن را قبول نکرد، ولی قربانی هابیل را پذیرفت. علت این موضوع چه بود؟ هر دو فرزند آدم و گناهکار بودند، ولی فقط یکی از آنها مورد قبول خدا واقع گردید و بخشیده شد. هابیل با ایمان به وعده‌های خدا (عبرانیان ۱۱: ۴) قربانی گذرانید و به این وسیله حیات گوسفند به عوض گناهان او فدا شد. وقتی شخصی قربانی می‌کرد، دست راست خود را بر سر گوسفند می‌گذاشت و گناهان خود را در حضور خدا اقرار می‌نمود آنگاه گوسفند ذبح می‌گردید و این امر نشانه‌ای بود از این که نتیجه گناه مرگ است. گوسفندی که گناه نداشت به جای شخصی گناهکار کشته می‌شد. خونی که از آن حیوان می‌ریخت علامت این بود که حیات گوسفند به جای شخص گناهکار فدا گردیده است.

وقتی کسی با صمیمیت و بی‌ریا قربانی می‌کرد، خدا توبه او را قبول می‌نمود. گناه او پاک می‌شد و رابطه‌اش با خدا تجدید می‌گردید. به این طریق بود که مردم خدا مانند نوح، ابراهیم، موسی و داوود کلام خدا را اطاعت کردند و به طور مرتب قربانی گذرانیدند و ایمان داشتند که خدا به این وسیله گناهان آنها را می‌بخشد. بنابراین چون این قربانی‌ها مدت چندین قرن همیشه لازم بود، معلوم می‌شود که علاج کاملی فراهم نمی‌ساخت. علت کامل نبودن قربانی‌ها این بود که تنها نشانه‌ای بودند از قربانی کاملی که در آینده باید گناه را برای همیشه نابود سازد. این قربانی کامل عبارت بود از ریخته شدن خون مسیح زیرا کلام خدا می‌فرماید «زیرا که پسر انسان (عیسای مسیح) نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۵). «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم. کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم» (یوحنا ۱۰: ۱۱، ۱۷، ۱۸). «و به این اراده مقدس شده‌ایم به قربانی جسد عیسای مسیح یک مرتبه فقط... لاکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید به دست راست خدا بنشست تا ابدالاباد» (عبرانیان ۱۰: ۱۰ و ۱۲). «اگر به گناهان خود اعتراف کنی، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» (اول یوحنا ۱: ۹).

از آیات فوق و سایر آیات مشابه کاملاً واضح می‌گردد که مسیح جان خود را به طور کامل برای گناه قربانی ساخت و به این طریق دیگر احتیاجی به قربانی‌های ناقص حیوانات وجود نداشت، ولی مگر می‌شود که کسی برای دیگران قربانی شود؟ عیسای مسیح تنها کسی بود که مرتکب گناه نشد. هیچ فکر گناه‌آلودی او را ناپاک نداشت و هیچ سخن گناه‌آلودی از دهان او خارج نگردید و هیچ عمل گناه‌آلودی به وسیله او انجام نشد. به همین دلیل او تنها کسی بود که در اثر گناه محکوم به مرگ نگردید. او لازم نبود بمیرد و یا از خدا جدا گردد زیرا بی‌گناه بود. البته علت این امر این بود که او فقط بشر نبود. همان طوری که قبلاً نیز شرح دادیم، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که او واقعاً خدا بود که به جهان آمد و انسان گردید تا به جای انسان گناهکار بمیرد و آنها را از نتایج و محکومیت گناه برهاند. به طوری که گفتیم نتیجه گناه عبارت بود از مرگ یا جدایی ابدی از خدا. عیسی مجبور نبود خود را برای ما قربانی کند، بلکه چون محبت عظیمی نسبت به گناهکاران داشت، داوطلبانه حاضر شد که قربانی کامل گردد تا بتواند به کسانی که به او ایمان می‌آورند حیات جاودانی ببخشد. بهترین دلیل قبول شدن قربانی او این بود که زنده شد و دوباره به آسمان صعود نمود و اکنون به عنوان نجات‌دهنده زنده با شکوه و جلال سلطنت می‌کند و قدرت دارد تمام کسانی را که به نزد او می‌آیند نجات دهد.

ضمیمه ج - نسب‌نامه عیسای مسیح

دشمنان کتاب مقدس با کمال شدت به «تناقض آشکاری» که به قول آنها در دو نسب‌نامه عیسای مسیح در فصل اول

متی و فصل سوم لوقا وجود دارد، حمله می‌کنند. هر چند قرن‌هاست که مرتباً حقایق تکرار می‌گردد، ولی عده‌ای در اثر تعصب بینایی خود را از دست داده و به طرزی کودکانه متی و لوقا را به تناقض گویی متهم می‌کنند. بنابر این لازم است که حقایق را به طور خلاصه در این جا ذکر کنیم و بی‌پایه بودن این سخن مغلطه‌آمیز را ظاهر سازیم. قبلاً اشاره کردیم که نویسندگان چهار انجیل در اثر الهام الهی انجیل‌های خود را برای طبقات مختلف مردم نگاشته‌اند. همیشه باید این موضوع را به خاطر داشته باشیم:

- **متی** مخصوصاً برای یهودیان نوشت و به طوری که می‌دانیم آنها علاقه زیادی به ملیت خود داشته و دارند و هیچ کس را به عنوان «مسیح موعود» قبول نمی‌کردند مگر این که با دلایل محکم قانونی ثابت شود که او جزو ملت یهود است.

- **مرقس** مخصوصاً برای رومی‌ها نوشت و به طوری که می‌دانیم آنها چون دارای نیروی اداری نظامی بودند، فقط به سرعت عمل توجه داشتند و علاقه‌ای به نسبت نامه‌های طویل قوم یهود که یکی از ملل کوچک مغلوب بود، نشان نمی‌دادند. به همین دلیل مرقس اصلاً نسب‌نامه‌ای ذکر نمی‌کند.

- **لوقا** مخصوصاً برای یونانی‌ها نوشت و به طوری که می‌دانیم یونانی‌ها نژادی فلسفه دوست بودند. به همین دلیل لوقا نسب‌نامه عیسی را تا حضرت آدم ذکر می‌کند و چون یونانی‌ها یهودیان را پدیده تحقیر نگاه می‌کردند، او را به عنوان «پسر انسان» به معنای واقعی و نجات‌دهنده تمام جهان معرفی می‌نماید.

- **یوحنا** که معنی روحانی خدمات مسیح را مخصوصاً برای مسیحیان می‌نویسد، به دلایل زیر نسب‌نامه عیسی مسیح را به هیچ وجه ذکر نمی‌کند: اولاً متی و لوقا قبلاً آن را ذکر کرده بودند. ثانیاً ذکر آن مناسبتی نداشت زیرا در این جا عیسی حتی پیش از حضرت ابراهیم و حضرت آدم از ابتدا به عنوان کلمه ابدی خدا وجود داشته است (یوحنا فصل اول). اکنون اجازه فرمایید دو نسب‌نامه‌ای را در انجیل متی و انجیل لوقا ذکر شده مورد مطالعه قرار دهیم و دلایل اختلاف ظاهری آنها را بررسی کنیم. متی نسب‌نامه را از حضرت ابراهیم که به نظر همه پدر قوم یهود است شروع می‌کند. او به ترتیب نام پدر و پسر را ذکر می‌کند و ۳۹ بار کلمه «آورد» را به کار می‌برد و می‌نویسد «ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد... آورد... آورد...» تا بالاخره می‌گوید «و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.»

متی کلام خود را عمداً تغییر می‌دهد تا معلوم سازد که یوسف عیسی را نیاورد، بلکه فقط شوهر مادر عیسی یعنی مریم بود. برای این که در مورد این موضوع شکی باقی نماند متی فوراً می‌گوید که تولد عیسی انجام پیشگویی اشعیا ۷: ۱۴ است که می‌فرماید مسیح از باکره متولد خواهد شد. به این طریق متی با سه دلیل مختلف ثابت می‌کند که عیسی پسر یوسف نبود: اولاً نسب‌نامه یوسف ثانیاً طرز رفتار او در متی ۱: ۱۸ - ۲۳ و ۲۵ ثالثاً کلام فرشته خداوند در آیه بیستم. به این حقایقی که به طور خلاصه ذکر شد بازهم اشاره خواهیم کرد. لوقا، که نه فقط مورخی بسیار دقیق بلکه طبیب نیز بود، راه کاملاً متفاوتی در پیش می‌گیرد. با الهام خدایی، شرح تولد عیسی را در فصل اول و دوم انجیل خود ذکر می‌کند و بعد در فصل سوم نسب‌نامه عیسی مسیح را تا حضرت آدم می‌نویسد. به دقت این مورخ مو شکاف توجه فرمایید! همانند متی کلمه «آورد» را به کار نمی‌برد، بلکه با کمال وضوح می‌گوید که عیسی «حسب گمان خلق پسر یوسف» بود و یوسف هم به قول لوقا پسر حالی می‌باشد.

در همین قسمت است که اختلاف ظاهری دیده می‌شود: هیچ کس ممکن نیست که از دو پدر به وجود آمده باشد! متی می‌گوید «یعقوب یوسف را آورد» در حالی که لوقا می‌گوید که یوسف فرزند حالی بود. جواب این موضوع بسیار ساده است زیرا یوسف داماد حالی - پدر حقیقی مریم - بود. این امر یکی از رسوم قوم یهود بود (برای مثال به اول سموئیل ۲۴: ۱۶ رجوع شود که در آنجا شاوول پادشاه دامادش داوود را پسر خود می‌خواند). این رسم حالا هم در میان بسیاری از ملل وجود دارد. تمام دانشمندان کتاب مقدس متفق القول هستند که لوقا نسب‌نامه مریم را نوشته هر چند طبق رسوم قوم یهود نام شوهرش نیز لازم بود ذکر گردد. به علاوه لوقا بیش از متی جزئیات تولد مسیح را از باکره شرح می‌دهد. پس متوجه می‌شویم که هم متی و هم لوقا تأکید می‌کنند که یوسف پدر عیسی نیست، بلکه هم یوسف و هم مریم از نسل داوود پادشاه می‌باشند.

حال اجازه بفرمایید با توجه به حقایق فوق مسأله را بررسی کنیم. بر خلاف آنچه قالب مردم عقیده دارند، متی نسب‌نامه یوسف را به این منظور ذکر می‌کند تا ثابت نماید که او نمی‌تواند پدر مسیح باشد. یوسف از طریق سلیمان از نسل داوود بود و «یکنیا» هم یکی از اجداد او شمرده می‌شود (متی ۱: ۱۱) به نظر انتقادکنندگان بی‌ایمان «یکنیا» یک اسم اضافی در این نسب‌نامه خسته کننده است، ولی برای کسانی که صمیمانه مطالعه می‌کنند این امر بسیار اهمیت دارد. یکنیا چه کسی بود؟ او پادشاهی بود که قوم را به بت پرستی کشانید و به این طریق لعنت بزرگی بر خود وارد کرد و ارمیای نبی درباره او این طور می‌نویسد: «ای زمین، ای زمین، ای زمین، کلام خداوند را بشنو. خداوند چنین می‌فرماید این شخص را بی‌اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچ کس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داوود نخواهد نشست و بار دیگر بر یهودا سلطنت نخواهد کرد» (ارمیا ۲۲: ۲۹ و ۳۰).

این پیشگویی نشان می‌دهد که هیچ یک از فرزندان یکنیا (یاکنیاهو) نمی‌توانست ادعا کند که مسیح موعود است. اگر یهودیان (به قول لوقا) «گمان» می‌کردند که عیسی فرزند واقعی یوسف بود، به علت لعنتی که بر جدش شده بود، ادعاهای او را کاملاً باطل می‌شمردند! پس لازم بود متی کاملاً ثابت کند که از حیث نسب اشکالی وجود ندارد که عیسی پسر مریم همان مسیح موعود باشد. جبرائیل فرشته به مریم گفت: «او بزرگ خواهد بود... و خداوند خدا تخت پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد» (لوقا ۱: ۳۲ و ۳۳). لوقا اشاره می‌کند که عیسی از حیث مادر از رشته دیگری از نسل داوود متولد گردید. مریم از طریق سلیمان از نسل داوود نبود بلکه از طریق ناتان و به همین دلیل زیر لعنت قرار نداشت. پس برای این که پسر مریم بتواند مسیح موعود باشد مانع قانونی وجود نداشت. مطابق شریعت یهود، ممکن بود میراث از طریق زن انتقال یابد به شرطی که با یکی از افراد همان قبیله ازدواج کند (اعداد ۳۶: ۵ - ۹).

علت وجود این شرط کاملاً واضح است. برای این که میراث و القاب و حقوق از یک قبیله به قبیله دیگر اسرائیل انتقال نیابد، خدا به موسی دستور فرمود که این قانون را هم در شریعت وارد کند. پس نتیجه می‌گیریم که برای این که عیسی بتواند وعده‌های خدا را که به خانواده داوود داده شده بود به ارث ببرد، نه فقط لازم بود مادرش وارث واقعی باشد، بلکه لازم بود با مردی که از همان قبیله باشد ازدواج کند. در اینجا است که متوجه می‌شویم در کلام خدا همه چیز به جا و به موقع است! پس تناقضات خیالی چه شد؟ یوسف از نسل سلطنتی داوود پادشاه بود و هرچند مطابق کلام خدا شایستگی نداشت که وعده‌های خدا را درباره مسیح موعود بودن فرزندان خود به میراث ببرد، ولی برای همسری مریم؛ یعنی یگانه کسی که می‌توانست ادعا کند فرزندش همان مسیح موعود است که از دختر باکره متولد شده، شایستگی لازم را داشت. توجه فرمایید که به جای این که تناقضی وجود داشته باشد، نتیجه مطالعه صمیمانه این است که اسرار کلام خدا مکشوف می‌گردد و وحدت نظر کتاب مقدس مانند همیشه آشکار می‌گردد.